

خطابات مرکز میثاق در اروپا و امریکا

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

اسفار مرکز میثاق به اقالیم غریبه که در سال‌های اخیر حیات عنصری هیکل مبارک و بعد از سال‌ها تبعید و مسجونیت صورت گرفت، به بیان مبارک منشأ اثرات عظیمه‌ای بود که در آتیۀ ایام به ظهور و بروز خواهد رسید.^(۱)

اما در همان زمان نیز بیانات هیکل اطهر مورد تحسین و تمجید اعظم و جراید قرار گرفت که در این وجیزه به آن اشارت خواهد شد. در این سفرها طلعت میثاق فقط به تبلیغ امر مبارک آب حنون خویش نپرداختند بلکه چون دیانت الهی را دین واحد می‌دانستند، در کنایس به تبلیغ دیانت مسیحی و اسلام پرداختند و در کلیساها نام حضرت محمد را بلند کرده، در باره حَقَانِیَّتِ دِیانتِ اسلام سخن گفتند و به تشریح حقایق امور مبادرت فرموده، از جمیع حاضران خواستند، اختلافاتی را که منبث از تقالید بوده کنار بگذارند و حقیقت را تحرّی نمایند و تصریح فرمودند که چون حقیقت واحد است و تعدّد نپذیرد اگر فارغ از حبّ و بغض و با کنار گذاشتن مسموعات به تحقیق بپردازند همه به نقطه واحد خواهند رسید و نزاع و جدال که ناشی از تعصبات دیرین است بالمّرّه موقوف خواهد شد.

هیکل مبارک امریکا را مملکتی مستعدّ جهت برافراشتن رایت صلح تشخیص دادند و از امریکاییان خواستند که برای تحقّق آن قیام نمایند.

انطباق خطابات مبارکه انگلیسی و فارسی بعضاً ممکن، بعضاً دشوار و برخی نیز مستحیل است. ظاهراً مترجم یا مترجمین، برای تشریح موضوع بعضی موارد را به متن انگلیسی خطابه فارسی افزوده‌اند. بعضی از خطابه‌ها فقط به زبان انگلیسی موجود است و برخی فقط به زبان فارسی انتشار یافته است.^(۲)

آنچه که به زبان اصلی انتشار یافته به شرح زیر است:

۱. خطابات مبارکه، جلد اول که به همّت جناب شیخ فرج الله ذکی الکردی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری (۱۹۲۱ میلادی) در مصر طبع گردید. دست خطّ جناب میرزا محمود زرقانی

در ابتدای این مجموعه مشاهده می‌شود که مرقوم داشته: «الحمد لله البهی الابهی از فضل و عنایت مرکز عهد، این عبد فانی موفّق به جمع خطابه‌های سفر اوّل حضرت عبدالبهاء به بلاد اروپا شده در سنه ۱۹۱۲ م، مطابق ۱۳۳۰ هجری جمیع را به نظر انور اطهر رسانیده، حسب الامر منتشر نمود. عبد ذلیل فانی، محمود زرقانی.»

۲. خطابات مبارکه جلد ثانی که مربوط به سفر امریکا است توسط لجنه ملی نشر آثار امری از مآخذ مختلف مانند نجم باختر، مجموعه‌های عکسی و ژلاتینی و نیز مجموعه خطابات طبع طهران جمع‌آوری و تدوین نموده که مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران در سال ۱۲۷ بدیع منتشر نمود.

۳. در سال ۱۲۷ بدیع مجموعه‌ای از خطابه‌های حضرت عبدالبهاء توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری انتشار یافت که در واقع گزیده‌ای از جلد اوّل خطابات مبارکه بود.

۴. مجموعه خطابات اروپا و امریکا طبع طهران حاوی تعدادی از خطابه‌های هیکل مبارک و نیز چند لوح خطاب به دکتر فورال خانم پارسونز و چند خطابه که در اسکندریه و حیفا ایراد شده است. چند خطابه آن در دو جلد اوّل و دوّم نیز درج است. این مجموعه فاقد تاریخ انتشار است.

۵. لجنه ملی نشر آثار امری لانگنهاین آلمان، جلد اوّل، ثانی و قسمتی از مجموعه خطابات طبع طهران (ردیف ۴ فوق) را در یک مجلد انتشار داد.

۶. سه فقره خطابات مبارکه منتشر نشده در دفتر هفتم سفینه عرفان درج گردید. تاریخ آنها هفدهم و هجدهم آوریل ۱۹۱۲ است.

آنچه که باید به این نکات افزود آن که جلد اوّل و ثانی خطابات مبارکه به ترتیب تاریخ تنظیم شده اما مجموعه خطابات طبع طهران (ردیف ۴ فوق) از این قاعده مستثنی است.

و اما آن چه که به زبان انگلیسی موجود است^(۳) عبارتند از:

۱. Paris Talks، شامل خطابه‌های ایراد شده در پاریس در سال‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ که شامل متجاوز از پنجاه خطابه و یک لوح است. اولین نشر این کتاب در سال ۱۹۱۲ صورت گرفت. این کتاب در انگلستان، تحت همین عنوان و در ایالات متّحده تحت عنوان The Wisdom of Abdu'l-Baha منتشر شده است.

۲. The Promulgation of Universal Peace که توسط جناب هاوارد مکنات جمع‌آوری و تدوین گردید و شامل خطابه‌های طلعت میثاق در امریکا و کانادا در سال ۱۹۱۲ است. این مجموعه شامل قریب پنجاه خطابه است. این اثر در سال ۱۹۸۲ توسط محفل روحانی ملی بهائیان امریکا انتشار یافته است.

۳. Divine Philosophy مجموعه خطابه‌های حضرت عبدالبهاء در اروپا در مراجعت از امریکا است که در سال ۱۹۱۳ ایراد شده است. این مجموعه توسط ایزابل فریزر چمبرلین جمع‌آوری و منتشر شده است.

۴. Abdu'l-Baha in London خطابه‌هایی است که در انگلستان ایراد شده است. اولین خطابه، تاریخ دهم سپتامبر ۱۹۱۱ را دارد.

۵. در سال ۱۹۴۵ محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده مجموعه‌ای از خطابات مبارکه و الواح صادره از قلم میثاق را تحت عنوان Foundations of World Unity انتشار داد که هیچ‌یک از آنها تاریخ و محل مشخصی ندارد.

منبع دیگری که برای مطالعه خطابات مبارکه وجود دارد، مجلدات نجم باختر است.

در این مختصر به علت کثرت مطالب، فقط به بخش فارسی خطابات مبارکه پرداخته می‌شود. سعی شده است بحث تحت پنج عنوان تنظیم گردد:

۱. نحوه شروع خطابه‌ها ۲. زبان خطابه‌ها ۳. محتوای خطابه‌ها ۴. نحوه پایان یافتن خطابه‌ها ۵. چون بعضی از خطابه‌ها با مناجات خاتمه یافته توضیح مختصری نیز در این مورد داده خواهد شد.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که بعضاً بحثی در خطابه‌ای شروع شده اما پایان نیافته یا بتمامه بیان نشده است؛ مثلاً در جایی ذکری از لکورغه به عنوان پادشاهی در یونان قدیم آمده و در بحث دیگر نام وی به صورتی دیگر و با تصریح محل و با حکایتی کامل‌تر بیان شده است.

بحث تعدیل معیشت قسمتی در یک خطابه و قسمتی دیگر در خطابه دیگر مطرح شده است. همین موضوع در باره حصول استعداد در رتبه‌ای و صعود به رتبه دیگر که معنای آن در خطابه دیگر بیان شده، و نیز مبحث تربیت که وجوه گوناگون آن در خطابه‌های مختلف تشریح شده نیز صادق است.

بعضاً حضرت عبدالبهاء بنفسه المبارک به این نکته تصریح فرموده‌اند؛ اما در موارد دیگر خواننده، خود باید با مذاقه در مطالب به این نکته پی ببرد.

آخرین مطلبی که در این مقدمه ذکر می‌شود، مراتب تمجید بیانات مبارکه از زبان دیگران است. در جای جای خطابه‌ها، این نکته از زبان میزبان یا کشیش کلیسا بیان شده است اما به سه مورد که در این مجموعه‌ها با تفصیل بیشتر ذکر شده، اشاره می‌شود:

۱. روزنامه وادی النیل:

«در تاریخ دوم محرم سنه ۱۳۳۰، در مقاله‌ای مختصر به ذکر خبر خطابه حضرت عبدالبهاء پرداخته از ایشان با عنوان «حضرة الشیخ الموقر السید عباس افندی امام البهائین» یاد کرد و تصریح کرد که سخنرانی ایشان به زبان عربی در باره نبوت و قدمت ذات الوهیت تأثیر عظیمی بر مستمعین که «عدد کبیر من ابناء الدیانات جمیعها» بودند، گذاشت.» (خطابات، ج ۱، ص ۲)

۲. روزنامه اهرام از قول مخبر خود در سویس چنین گوید:

«در کناره دریاچه ژنو گردش می‌کردم که در شهر «تونون» به بستان «اوتیل دو پارک» وارد شدم. گروهی کثیر از نفوس مختلفه اجتماع کرده و سفره‌ای گسترده با انواع غذاها پهن کرده بودند. گروهی از آنها ایرانی بودند و دستاری سپیدرنگ بر سر داشتند و گروهی دیگر فرانسوی و انگلیسی و امریکایی و ایتالیایی بودند. این جمع در نهایت درجه نظام و سکون و وقار و کمال الفت و وداد بود. در میان آنها مردی بود متوسط القامة که حدود هفتاد سال از عمرش می‌گذشت؛ ردایی سپید به تن داشت؛ موهایش نیز سپید بود. در میان آن جماعت به نهایت آرامی به زبان عربی سخن می‌گفت و کاتبان می‌نوشتند و مترجمان به زبان‌های اروپایی ترجمه می‌کردند، و همه با کمال توجه و با تمام وجود و دیدگان باز به او متوجه و گوش می‌کردند.» (خطابات عبدالبهاء، ج ۱، ص ۹)

۳. حضرت عبدالبهاء از قول فیلسوف وامبری می‌فرمایند:

«در کنیسه یهود به قول فیلسوف وامبری که در بوداپست بود و به هیچ‌یک از ادیان معتقد نبود و سال‌های سال در اسلامبول و افغانستان و ترکستان و ایران سفر کرده بود و السن این ممالک را به خوبی می‌دانست به من گفت که از یک چیز خیلی

متعجب و حیران شدم، من که وامبری هستم، جرئت نمی‌کنم و نمی‌توانم در کلیسای یهود اسم مسیح را به احترام ببرم، ولی شما با این شجاعت و قوت در معبد یهود اثبات نمودید که مسیح، کلمه‌الله و روح‌الله بود.» (خطابات، قسمت سوم، ص ۷۹)

بحث اول - حضرت عبدالبهاء خطابه‌های خود را چگونه آغاز می‌فرمودند؟

خطابه‌ها همیشه به طور یکسان شروع نمی‌شود، بعضاً بدون مقدمه به اصل موضوع می‌پردازند و بحث را با ذکر نکات مرتبط ادامه می‌دهند؛ مثلاً می‌فرمایند: «ایام ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است؛ اراضی قلوب را سبز و خرم نماید.» (ج ۲، ص ۱۱) بقیه خطابه نیز در همین زمینه ادامه می‌یابد، اما در مواردی از کلامی متفاوت برای شروع بحث استفاده می‌فرمایند. به مواردی چند با ذکر مثال اشاره می‌شود:

۱. استفاده از کلام میزبان:

«مسس کروپر عرض کرد: منزل کوچک است، گنجایش احباب ندارد. فرمودند: منزل کوچک نیست؛ باید قلوب وسعت داشته باشد. از خدا می‌خواهم قلوب را گشایش بخشد. گشایش قلوب ممکن نیست جز به محبت‌الله.» (ج ۱، ص ۱۶)

۲. استفاده از نقل قول ناظم از کلام شخصیت‌ها:

«در این جمع، قسیس عبارتی از پولس قدیس ذکر نمود که شما نور را از شیشه‌های رنگین می‌بینید روزی خواهد آمد که روبرو خواهید دید.^(۴) فی الحقیقه نور حقیقت از شیشه‌های رنگین دیده می‌شد حال امیدواریم تجلیات الهیه به واسطه مرآت صافی قلب و روح پاک دیده شود. آن نور حقیقت تعلیم الهی است؛ تعالیم آسمانی است.» (ج ۲، ص ۱۶)

۳. تأیید کلام ناظم یا کشیش:

«آن چه قسیس فرمودند دلیل بر حسن اخلاق و خدمت به عالم انسانی است؛ شایان ستایش است و سزاوار تحسین؛ زیرا مخالف تعصبات طبیعیه است که شش هزار سال است این تعصبات عالم انسانی را زیر و زبر نموده ...» (ج ۲، ص ۳۳)

۴. استفاده از محتوای سرودی که ابتدا خوانده شده است:

«امشب در این سرود، ذکری از قریبیت الهی بود. اعظم موهبت در عالم انسانی قریبیت الهیه است...» (ج ۲، ص ۹۱)

۵. تشکر از میزبان که اسباب ملاقات را فراهم آورده:

«من از مسس پارسنز ممنونم که سبب شده با شما ملاقات و معاشرت می‌کنم. من یک انسان شرقی هستم و شما از اهالی این بلاد غرب هستید؛ ممکن نبود اجتماع ما در یک جا...» (ج ۲، ص ۱۹۰)

۶. بیان مایه سرور در عالم ناسوت:

«امروز، روز خوبی بود. در این عالم ناسوت، سروری برای من نمانده جز ملاقات احبًا دیگر در این عالم هیچ چیز مرا مسرور نمی‌نماید؛ چه از جهت جسمانی؛ چه روحانی. سرور من به ملاقات احبًا و نشر نفعات الله است لهذا امروز بسیار به سرور گذشت چرا تأییدات ملکوت ابهی پیایی می‌رسد و ملاقات احبًا پی‌درپی می‌شود اما کمال سرور من در این است که بینم شماها به موجب تعالیم بهاء الله قیام دارید...» (ج ۲، ص ۹)

۷. وضعیّت طبیعی موجود:

«امروز هوا تاریک است؛ ابر است. شرق خوش‌تر است که همیشه آفتاب و روشن است؛ ابر بسیار کم است؛ ظاهر طبق باطن است؛ لفظ موافق معنی است. شرق دوروشنایی دارد: روحانی و جسمانی...» (ج ۱، ص ۱۱۱)

۸. اشاره به وضعیّت حاکم بر جامعه:

«من به اروپا و پاریس آمدم؛ ملاحظه کردم اروپا در مادیات نهایت ترقی را دارد؛ ولیکن روحانیات تأثیر و نفوذش، چنان‌که باید و شاید موجود نیست. لهذا، لازم شمردم امشب بحثی از روح بکنم...» (ج ۱، ص ۱۰۰)

۹. بیان وضعیّت موجود به حالت تشویق:

«روزی که به پاریس آمدم، دیدم مزرعه‌ای است، خاکش استعداد دارد؛ قوه انبات دارد؛ تخمی از محبت الله در آن پاشیده شد... و از فیض ملکوت ابهی سرسبز و خرم خواهد شد.» (ج ۱، ص ۲۳۹)

۱۰. بیان حقیقتی طبیعی:

«انسان، حیوان، نبات، حتی جماد، جمیع حیاتشان به آب است ... پس سبب حیات، آب است که از این است می فرماید: باید از آب و روح تعمید شد.» (ج ۱، ص ۱۲۵)

۱۱. بیان خبرها:

«امروز حوادث ایتالیا و ترکیا را خواندم. باز محاربه جدیدی شده؛ خون بیچارگان انسان از برای پست‌ترین چیزها ریخته می‌شود.» (ج ۱، ص ۸۷)

«می‌گویند: یک ترن در رود سن افتاده، بیست و پنج نفر غرق شده و امروز در پارلمان فرنسا از وقوع این قضیه بحثی مفضل خواهد شد؛ وزیر راه آهن را در تحت محاکمه آورند ... بسیار بسیار تعجب کردم که جهت بیست و پنج نفر که در رودخانه افتاده، غرق شده‌اند، چنین هیجان غریبی در پارلمان ظاهر شده؛ اما از برای طرابلس که روزی هزاران کشته می‌شوند، ابداً حرفی نمی‌زنند.» (ج ۱، ص ۲۰۴)

۱۲. اشاره‌ای به رویدادهای مهم:

«شنیده‌ام امروز در پاریس عید است. عید جمیع قدیسین. چرا این‌ها را قدیس می‌گویید؟ مقدس یعنی چه؟ مقدس یعنی پاک و طاهر یعنی پاکی از اوساخ عالم بشریت زیرا در انسان دو مقام است یک مقام انسانیت ... یک مقام حیوانیت.» (ج ۱، ص ۹۷)

«امروز می‌خواستم بیایم این‌جا. دم در دیدم اروپ پلن [هواپیما] بلند شده. بسیار منظر خوشی بود. حقیقت خیلی صنعت غریبی است؛ دلالت بر قوت بشر می‌کند که خداوند چنین قوه‌ای به انسان داده که پروازی به اوجی مافوق طاقت طیور می‌کند ... بسیار بسیار از این اروپ پلن خوشم آمد زیرا هر چیزی را پروازی است ...» (ج ۱، ص ۲۲۸)

۱۳. بیان شنیده‌ها:

«من از شرق آمدم به غرب. در شرق می‌شنیدم که اهالی غرب احساسات روحانی ندارند. حال ملاحظه می‌کنم که الحمدلله احساسات روحانی دارند ... ولی تا به حال مرتبی روحانی نداشتند.» (ج ۱، ص ۱۱۳)

۱۴. توّسل به تاریخ برای بیان موضوع:

«چون نظر به تاریخ می‌کنیم ملاحظه می‌نماییم که از اوّل عالم الی زماننا هذا بین بشر جنگ و جدال بوده ...» (ج ۲، ص ۶)

۱۵. بیان واقعیّتی علمی:

«جمیع کاینات متحرّک است زیرا حرکت دلیل وجود است و سکون دلیل موت ... از جمله کاینات معقوله، دین است ... دین باید متحرّک باشد.» (ج ۲، ص ۷۱)

۱۶. بیان وحدت مقصود با جمع میزبان:

«از احساسات جناب رییس [انجمن تیاسفی‌ها] نهایت خشنودی را دارم و هم‌چنین از احساسات و کیلهٔ ایشان نهایت سرور را دارم به جهت این‌که مقاصدمان یکی است و آرزویمان یکی است. آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصود ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو متحدیم.» (ج ۲، ص ۹۸)

۱۷. بیان تمایل دیرین به دیدار از محلّی:

«بی‌نهایت مسرورم از این‌که در این جمعیت دارالفنون حاضر شده‌ام. بسیار میل داشتم که این دارالفنون را روزی مشاهده کنم. الحمدلله این تحقّق یافت زیرا این دارالفنون منشأ فواید عظیمه است ...» (ج ۲، ص ۷۷)

۱۸. ذکر مبدأ حرکت خود:

«من از ممالک بعیده شرق می‌آیم؛ مملکتی که همیشه نور آسمان در آن طلوع نموده؛ مملکتی که مظاهر مقدّسه از آن ظاهر شده که محلّ ظهور قدرت الهیه بوده و مراد و مقصد این است بلکه ان‌شاءالله ارتباطی مابین شرق و غرب حاصل شود ... نورانیت الهیه هر دو اقلیم را روشن نماید.» (ج ۲، ص ۱۲۹)

۱۹. وصف شهر و مردم محلّ اقامت پیشین:

«سه هفته است که من در دوبلین هستم. در حقیقت دوبلین جای بسیار خوشی است ... علی‌الخصوص نفوسی که در دوبلین هستند نفوس محترمه هستند، اخلاقشان بسیار خوش است، مهمان‌نوازند، غریب‌پرستند، نهایت رعایت را از آنها دیدم ... لهذا دعا می‌کنم که خدا تأیید کلی بفرماید و این نفوس محترمه را مبارک کند ...» (ج ۲، ص ۲۰۲)

۲۰. ابراز سرور از ملاقات با دوستان حضرت بهاءالله:

«من از ملاقات شما خیلی مسرورم. شکر می‌کنم خدا را که حضرت بهاءالله چنین دوستانی دارد؛ روی هاشان روشن است و مشام هاشان به رایحهٔ محبت الله معطر.»
(ج ۲، ص ۲۴۰)

۲۱. استفاده از نام محل ایراد خطابه (کلیسای موحدین):

«امشب الحمدلله در کلیسای موحدینیم؛ کلیسایی که منسوب به توحید است؛ لهذا خواستم ذکر از توحید کنم که اعظم اساس ادیان الهی است.» (ج ۲، ص ۲۸۰)

۲۲. سپاس‌گزاری از محبت‌ها:

«من از خدمات شما بسیار ممنونم. فی الحقیقه مرا خدمت کردید، مهمان‌نوازی نمودید، شب و روز قائم بر خدمت بودید و ساعی در نشر نفعات الله. من هیچ وقت خدمات شما را فراموش نخواهم نمود زیرا جز رضای الهی مقصدی ندارید و غیر از دخول در ملکوت الله مقامی نخواهید.» (ج ۲، ص ۳۲۶)

۲۳. ذکر یوم مبعث برای بیان معنای مبعث:

«امروز چون مبعث حضرت اعلی بود لهذا جمیع شماها را تبریک می‌گویم ... مظاهر مقدسه از بدایت ممتاز بوده‌اند ... اما یوم مبعث عبارت از اظهار است و الا از قبل هم نورانی بوده‌اند.» (قسمت سوم خطابات، ص ۶ - ۵)

۲۴. بیان وضعیّت موجود عالم:

«معرکه شده است؛ دنیا به هم خورده است؛ در کارند که همه به جان همدگر بریزند ... اروپا، مانند جبهه‌خانه می‌ماند و نایره‌اش موقوف به یک شراره است.»
(قسمت سوم، ص ۴۰)

۲۵. اشاره به مذاکره‌ای که قبلاً با شخصی داشته‌اند:

«ده پانزده روز قبل با قنصل آلمان در مسئلهٔ جنگ صحبت شد. او اصرار در ازدیاد و اكمال قوهٔ حربیه داشت، می‌گفت: هر قدر قوهٔ حربیه مکمل‌تر باشد سبب ترقیات است.» (قسمت سوم، ص ۳۷)

۲۶. اشاره به بحثی که قبلاً با کسی داشته‌اند، جهت تکمیل آن:

«ساعتی پیش جوانی این‌جا آمد. با او مذاکره کردیم که طبیعت کامل است یا ناقص؛ روشن است یا تاریک. آن بحث را می‌خواهم حالا تکمیل کنم.» (ج ۲، ص ۲۳۲)

۲۷. اشاره به خطابه قبلی در جای دیگر:

«امروز من به دارالفنون کلارک رفتم ... در آن‌جا خیلی جمعیت بود. صحبت کردم؛ بی‌نهایت اظهار سرور و شادمانی نمودند. خیلی تشویق و تحریص بر تحصیل علم کردم زیرا علم اعظم منقبت عالم انسانی است.» (ج ۲، ص ۸۳)

۲۸. اشاره به بیماری و حضور در جمع به علت محبت:

«امشب مریض بودم، احوالم خوب نبود لکن محض محبتی که به شما دارم با وجود علیلی مزاج آدمم. هم علیل بودم و هم خسته ولی شنیده‌ام که شما مجمعی دارید و تحرّی حقیقت می‌کنید ... لهذا مناسب دانستم که بیان فلسفه شرق و غرب نمایم.» (ج ۲، ص ۲۹۷)

۲۹. فرض بودن صحبت:

«از بس از صبح تا به حال من حرف زده‌ام دیگر قوت نمانده است. بعضی وقت‌ها صحبت فرض می‌شود که اگر انسان نکند؛ عندالله مستول است. امروز از آن روزها بود.» (قسمت سوّم، ص ۷۹)

۳۰. مطرح کردن نام فرد حاضر جهت معرفی اسلاف فداکاران:

«امروز، می‌خواهم آقا میرزا ولی‌الله‌خان را به شما معرفی کنم. این جوان، پسر آقا میرزا ورقا است. میرزا ورقا پسر حاجی ملامهدی است.» (ج ۲، ص ۱۰۷)

بحث دوّم - زبان خطابه‌ها

حضرت عبدالبهاء با توجّه به سنخ مخاطبین خود کلامی ساده و همه‌فهم را انتخاب فرمودند؛ اما علاوه بر آن برای آن‌که موضوع کاملاً تفهیم گردد یا توجّه مخاطبان را به خود جلب نماید از فنون مختلف سخنرانی استفاده کرده‌اند که به بعضی موارد آن با ذکر مثال اشاره می‌شود:

۱. ذکر مثال: برای روشن شدن موضوع مثال می‌زنند و علت را تصریح می‌فرمایند:

«این مقام مثل است می‌گویم تا بفهمید.» (ج ۱، ص ۱۶۹)

۲. استناد به وقایع تاریخی: بعد از آن که به وحدت اساس ادیان می‌پردازند اضافه می‌فرمایند که:

«جمیع انبیا برای نشر آن مبعوث شدند ... جمال مبارک در این سبیل خیلی صدمات دیدند، در حبس زیر زنجیر رفتند، چوب و تازیانه خوردند ... جمال مبارک تمام عمرشان را صرف کردند تا آن که وحدت بین قلوب جمیع بشر تحقق یابد.» (ج ۱، ص ۲۵)

۳. استناد به گفتار انبیا: این مورد به کرات در خطابه‌های مبارک مشاهده می‌شود:

«حضرت سلیمان می‌فرماید: من وقتی طفل بودم چنین می‌دانستم که لذت در گردش و سواری است چون به سنّ شباب رسیدم و به تفرّج و سواری و گردش دیدم لذتی ندارد؛ با خود می‌گفتم: لذت در سلطنت است، اقتدار است ... چون به سلطنت رسیدم دیدم آن هم لذتی ندارد ... فهمیدم سرور به محبت الله است.» (ج ۱، ص ۱۶)

«حضرت مسیح می‌فرماید: «اگر کسی سیلی بر یمن شما زند، یسار را پیش آرید ...» (ج ۱، ص ۱۰۶)

این مورد، بسیار مشاهده می‌شود. نگاه کنید به صفحات ۴۵، ۷۸، ۱۰۷، ۱۷۶ جلد اول و صفحه ۸۰ و ۹۵ جلد دوم. بعضاً ضمن استناد به آنها، به تبیین معانی واقعی آنها نیز می‌پردازند.

۴. استفاده از اشعار: اگرچه این مورد کمتر مشاهده شده، اما، به هر حال به کار رفته است:

چرخ‌گردون کین چنین نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آن چه در بالاستی ...^(۵)
(ج ۱، ص ۲۱)

«به قول حکیم سنایی:

پیش کربربط سرا و پیش کورآینه دار^(۶) نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان
(ج ۱، ص ۱۵۱)

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست^(۷) ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار
(قسمت سوم، ص ۷۸)

گاهی نیز تلویحاً به شعری اشاره شده است:

«چراغی را که ایزد برافروخت، خاموش نکنیم.»^(۸) (ج ۱، ص ۲۱۹)

۵. اشاره به وحدت منشأ ملت ایران و انگلیس که هر دو از نژاد آریایی بودند و وجود لغات فارسی در زبان انگلیسی:

«از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند از قبیلۀ آریان بودند ... این دلالت دارد که هر دو یکی بوده‌اند تا این که خدا حالا اسباب فراهم آورده است که این دو به حالت اصلی رجوع کنند و یقین است که خواهد شد.» (ج ۱، ص ۲۴)

۶. بیان مطالب علمی مانند اصل ترکیب در کاینات:

«هر کاینی از کاینات، مرکب از اجزای متنوعه متعدده است و وجود هر شیء، فرع ترکیب است ... چون در آن ترکیب اختلاف حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزا گردد، آن کاین معدوم شود ...» (ج ۱، ص ۳۷)

تأثیر ادویه در امراض: «اگر مریضی را مرض ضعیف باشد، معالجات عادیۀ کفایت است، ولی امراض مزمنه شديده را معالجه دریاق فاروقی لازم؛ ادویه قویه واجب تا علاج یابد.» (ج ۱، ص ۶۱)

قوة برق و جاذبه و ضبط صوت: «این قوه برقیه که مشاهده می‌کنید، با وجود آن که عاصی تر و سرکش تر از او قوه‌ای نیست ... ولی، انسان او را می‌آورد؛ حبس می‌کند ... صوت آزاد را در آلتی حبس نماید ...» (ج ۱، ص ۷۰)

کیفیت نور: «نور ظاهر کیفیتی است از اجسام فلکیه زیرا جمیع اشیا، به نور دیده می‌شود بدون نور چیزی دیده نمی‌شود ولی این نور ظاهر حتی از خود بی‌خبر است ...» (ج ۱، ص ۱۱۱)

۷. استفاده از تشبیهات:

«جمال مبارک می‌فرماید: همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار عالم وجود را به یک شجر و جمیع نفوس به منزله اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرمودند لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند.» (ج ۱، ص ۳۹)

۸. استناد به بیان حضرت اعلی: در یوم بعثت حضرت اعلی جهت تشویق احبّا به فداکاری، به کلام حضرت ربّ اعلی استناد فرمودند:

«آن وجود مقدّس در محبّت جمال مبارک جان فشانی فرمود چنانچه در کتاب احسن القصص می فرماید: «یا سیدنا الأكبر، قد فدیته بکلی لک و ما تمّنیث الّا القتل فی محبّتک...» (ج ۲، ص ۸۵)

۹. استناد به بیان حضرت بهاء الله و بیان ماهیت کلمات مکنونه:

«حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می فرماید که: خداوند به واسطه انبیا و اولیا فرموده: قلب تو منزلگاه من است، آن را پاک و منزّه کن تا در او داخل شود و روح تو منظر من است، آن را پاک و مقدّس کن تا من در آن جا گیرم. پس فهمیدیم که قریبت الهیه به توجّه الی الله است.» (ج ۲، ص ۹۴)

۱۰. استناد به بیانات جمال مبارک:

«جمال مبارک می فرمایند: اگر چنانچه مخالف شریعت الله نبود دست قاتل خویش را می بوسیدم و از مال خود او را ارث می دادم.»^(۹) (ج ۱، ص ۱۰۷)

«حضرت بهاء الله می فرماید: فؤادک منزلی طهره لنزولی و قلبک منظری قدسه لظهوری». این کلمات، جمیعاً دلالت بر این دارد که انسان به صورت و مثال الهی است.» (ج ۱، ص ۵۷)

۱۱. استفاده از اشیای موجود برای مثال زدن:

«مثلاً این چراغ را لابد لازم که بلوری مهیا و روغنی مهیا، فتیله ای مهیا شود تا روشن گردد. ما می خواهیم در میان بشر محبّت حاصل شود محبّت را روابطی لازم است...» (ج ۱، ص ۶۵)

۱۲. استفاده از تمثیل برای بیان مطلب اما خود تمثیل فی نفسه هدایت است:

«ما باید شب و روز بکوشیم تا نقص مبدل به کمال شود مثلاً اطفال در عالم طفولیت نمی دانند ولی مستحقّ نکوهش نیستند. باید این اطفال را تربیت کرد تا به رتبه بلوغ برسند؛ این نهالها را باید نشو و نما داد تا ثمر بدهد...» (ج ۱، ص ۶۷)

«لهذا نمی توانیم نفسی را بر نفسی ترجیح بدهیم زیرا خاتمه مجهول. نهایت این است که بعضی نفوس امثال اطفال به بلوغ نرسیده اند باید آنها را تربیت نماییم تا

به بلوغ برسند؛ یا مریضند باید معالجه کنیم تا شفا یابند؛ یا جاهلند باید تعلیم کنیم تا دانا شوند. نباید آنها را بد بدانیم و نفرت از آنها داشته باشیم.» (ج ۱، ص ۱۵۲)

۱۳. استفاده از حکایاتی در باره آن چه که خودشان دیده یا شنیده‌اند:

«روزی در طبریّه در جنب معبد یهود بودم و خانه مُشرف به معبد بود دیدم حاخام یهود وعظ می‌کند می‌گوید: ای قوم یهود، شما اُمّت خدا هستید و سایر ملل اُمّت غیر او، خدا شما را از سلالة حضرت ابراهیم خلق کرده و فیض و برکت به شما داده و شما را از جمیع ملل ممتاز نموده ... موعود شما مسیح می‌آید؛ آن وقت شما عزیز می‌شوید و بر جمیع ملل عالم حاکم و امیر می‌گردید و اَمّا سایر ملل، خذله هزله رذله گردند. یهودیان آن قدر از حرف او مسرور بودند که وصف ندارد.» (ج ۱، ص ۸۰ - ۷۹)

۱۴. مقایسه وضعیت جوامع در هنگام ظهور پیامبر بعد و تهمت‌های وارده:

«وقایع ازمئه سابقه را به میزان عقل باید سنجید. اگر مطابق آید مقبول است و الا سزاوار اعتماد نیست. اولاً این که آن چه در حقّ حضرت رسول علیه السّلام در کتب قسیس‌ها می‌خوانید مانند شرح حال مسیح است در کتب یهود. شما ملاحظه کنید مسیح به این بزرگواری را خلق در حقّش چه نسبت‌ها می‌دادند و حال آن که حضرت مسیح با وجه صبیح و نطق فصیح مبعوث شده بود. بر سر مطلب رویم ...» (ج ۱، ص ۸۱)

۱۵. وقایع مندرج در کتب مقدّسه:

«ملاحظه کنید حواریین حضرت مسیح اول نفوس عادیّه بودند. یکی ماهی‌گیر بود؛ یکی نجّار و یکی صباغ. تأییدات روح القدس، پطرس را پطرس اکبر کرد و یوحنا را یوحنا انجیلی ...» (ج ۱، ص ۹۲)

«حتّی در قرآن می‌فرماید: حضرت مریم نامزد کسی نبود بلکه در اورشلیم قدس الاقداس معتکف و منزوی بود؛ شب و روز مشغول عبادت بود؛ مانده از آسمان برای او می‌آمد. حضرت زکریّا پدر یحیی هر وقت می‌آمد، می‌دید مانده پیش مریم است؛ سؤال می‌کرد: مریم، این مانده از کجاست؟ مریم می‌گفت: از آسمان است و حضرت مسیح در گهواره تکلم کرد ...» (ج ۱، ص ۸۲)

۱۶. استفاده از آیات قرآنی:

«زمین ملک خداست؛ جمیع ملل و دول مانند مستأجرند. عاقبت از دست کل خواهد رفت و لله میراث السموات و الأرض» [حدید (۵۷)، آیه ۱۰/ آل عمران (۳)، آیه ۱۸۰] «(ج ۱، ص ۸۷)

«این نوری است که حضرت محمد در قرآن می فرماید: «الله نور السموات و الأرض» [نور (۲۴)، آیه ۳۵] تحزّی این نور را بکنید.» (ج ۱، ص ۱۱۲)

«[فرعون] فریاد کرد که این موسی و هارون هر دو مفسدند ... «ان هذان لساحران یریدان أن یدلّا دینکم بسحرهما...» [طه (۲۰)، آیه ۶۳]: ابدأ تأثیر نکرد بلکه نور موسی درخشید.» (ج ۱، ص ۱۹۱)

موارد دیگر را در صفحات ۴، ۶ (حدیث)، ۸، ۳۲، ۱۱، ۳۳ ملاحظه نمایید.

۱۷. استفاده از تمثیل اوضاع طبیعی و انطباقش در حیات روحانی:

«جسم انسان در هوای خوش منتعش می شود؛ حیات انسان تجدّد می یابد؛ قلب مسرور می شود؛ احساسات جسمانی زیاد می گردد؛ ناخوش شفا می یابد ... این سعادت جسمانی عالم انسان است ولی تعلق به روح ندارد ... لهذا هم چنان که در مدنیت جسمانی سعی و کوشش داریم ... باید حیات روحانی را بیشتر اهمّیت دهیم.» (ج ۱، ص ۹۳)

«آفتاب جهان تاب آسمانی را طلوع و غروب و از این جهت، کیهان را ربیع و خریفی و فصل تابستان و زمستانی ... هم چنین شمس حقیقت را طلوع و غروب ...» (ج ۱، ص ۲۵۴)

۱۸. اشاره به اظهارات علمای مادی:

«بشر ولو انسان است؛ ولی اگر از نفس رحمان محروم، نهایت این است که حیوان کامل است. مثل این که داروین فیلسوف انگلیسی گفته است: انسان از سلاله بوزینه است.» (ج ۱، ص ۱۰۵)

۱۹. زبان تشویق در خطابات مبارکه بسیار به کار رفته است:

«الحمد لله [اهالی غرب] احساسات روحانی دارند بلکه احساسات روحانی شان از شرق بیشتر است ولی تا به حال مربّی روحانی نداشتند.» (ج ۱، ص ۱۱۳)

«الحمد لله نیت‌ها صدق است و قلوب متوجه به خداست. هیچ مقصدی جز حقیقت نداریم و با یکدیگر در نهایت محبت نشسته‌ایم. مجلس ما هیچ غل و غشی ندارد، هیچ اغراض نفسانی در میان نیست، بلکه جمیع مقاصد ما محبت‌الله است.» (ج ۱، ص ۱۸۳)

«احساسات روحانیه دارید؛ فکرتان حصر در عالم خاک نیست؛ از عالم پاک هم نصیب دارید؛ مثل این حیوانات نیستید که همه در فکر امور مادی‌اند و خوردن و خوابیدن و نوشیدن و چمیدن و بالیدن و اندوختن و نهایت آرزوشان چمن سبزی است و جنگلی و سبزه‌ای و گلستانی و بوستانی و سر و سامانی بلکه شما انسانید ...» (ج ۱، ص ۲۰۲)

۲۰. خودداری از تکرار مطالب:

«یک شخص در جرنالی نوشته که ما منتظر بودیم فلانی از اساس امر بهاء‌الله بیان کند. لکن از اساس امر حضرت بهاء‌الله بیانی نکرد بلکه از روح صحبت داشت؛ لهذا ما چنان‌چه باید و شاید استفاده نمودیم. من از اساس حضرت بهاء‌الله ذکر کردم. در جمعیت دیگر مفصل بیان کردم دیگر تکرار لزومی نداشت. نمی‌شود من یک صحبتی را در هر مجلس تکرار کنم. این عجز است که انسان یک مسئله را در هر مجلس اظهار کند لهذا من در هر مجلسی بیانی دیگر می‌کنم. تکرار نمی‌کنم.» (ج ۱، ص ۱۳۸)

۲۱. استفاده از شخصیت‌های گذشته برای تشریح موضوع:

«حُسن خاتمه مجهول است و نمی‌داند. چه بسیار انسان در بدایت حال نفس زکی بود بعد منصرف از آن شده. نظیر یهودای اسخریوطی در بدایت بسیار خوب و در نهایت بد شد و چه بسیار که در بدایت بسیار بد است و در نهایت بسیار خوب؛ مثل پولس حواری که در بدایت دشمن مسیح و در نهایت، اعظم بنده مسیح. پس عاقبت حال انسان مجهول است.» (ج ۱، ص ۱۵۹)

«حُتی انبیای بنی‌اسرائیل مانند اشعیا، حزقیا، ایلیا و ارمیا، آنها از نفوسی عادی بودند حُتی به درجه‌ای بود که پطرس نیز به حسب تاریخ کلیسا حساب هفته را نمی‌توانست نگاه دارد. وقتی می‌خواست به صید ماهی برود، هفت بسته غذا می‌بست، هر روز یکی را می‌خورد. چون آن هفتمین را می‌خورد، می‌دانست آن روز سبت است. آن وقت می‌آمد سبت را نگاه می‌داشت. این نفوس از نفثات

روح القدس به درجه‌ای رسیدند که نفوذ در جمیع عالم پیدا کردند.» (ج ۱، ص ۱۸۰)

۲۲. استفاده از حکایات تاریخی:

«عالم بشر مانند اردویی است؛ اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم. آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند؟ البته مراتب لازم است. از ملوک یونان شخصی بود اسمش لکورغه پادشاه بود و هم فیلسوف. نیتش بسیار خوب بود. او در فکر افتاد که جنس خود را در معیشت مساوی کند...» (ج ۱، ص ۱۷۱)

«در دنیا اول یک شخص بود که این فکر را کرد و او پادشاه مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای این کار کرد. حیاتش قبل از ولادت اسکندر یونانی بود. ... لوکورگوس که اسم این پادشاه بود، خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد...» (ج ۲، ص ۱۲۱)

۲۳. بیان اختراعات نارینه و جنگ‌ها برای نشان دادن تفاوت بین انسان‌های لاهوتی و ناسوتی:

«هر روزی یک آلت قتال جدیدی پیدا می‌شود؛ یک قانون حرب جدیدی پیدا می‌شود؛ عسکر و لشگر زیاد می‌شود؛ توپ‌ها تزاید پیدا می‌کند؛ قوای التهابیه رو به ازدیاد است. یک روز تفنگ ماوزر^(۱) پیدا می‌شود؛ یک روز تفنگ مارتین^(۲) پیدا می‌شود؛ یک روز مترالیوز^(۳) اختراع می‌گردد؛ یک روز توپ کروپ، یک روز کشتی زره‌پوش، یک روز کشتی تریپید^(۴)، یک روز طیاره پیدا می‌شود تا نارنجک از هوا بیندازد...» (ج ۱، ص ۱۸۵)

۲۴. بیان وقایع روز برای اثبات مطلب:

«ملاحظه کنید که در طرابلس چه می‌شود. این بیچارگان در چه بلایی افتاده‌اند. ایتالیا مملکت وسیع خویش را گذاشته؛ پاپی اعراب بیچاره در صحرای بی‌آب و علف شده است. چه قدر جوانان از دو طرف کشته می‌شود؛ چه قدر خانمان‌ها خراب می‌شود...» (ج ۱، ص ۱۹۳)

«ملاحظه در طرابلس نمایید، ببینید که از هجوم غیرمشروع ایتالی چه می شود ...
آخر چه ثمری حاصل خواهد شد؟ نه ثمری و نه نتیجه ای. انصاف نیست که
انسان آن قدر غافل باشد ...» (ج ۲، ص ۶۴)

۲۵. مقایسه زمان های گذشته با حال:

«وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد، در اورشلیم ظهور نمود. مردم را به خدا خواند،
خلق را به ملکوت الله دلالت فرمود ... جمیع بشر دشمن او شدند ... نفوسی که
نادان بودند می گفتند: این شخص مجهول کیست و این فرید وحید مغلوب که
پنج نفر متابعت او را کرده؟ ولی نفوس دانا می دانستند بعد چه خواهد شد ...
آن چه آنان در یوم مسیح می دیدند، دیگران بعد از سیصد سال دیدند لهذا حال
شما نظر نکنید که معدودی هستید و دیگران نامعدود ... به شما نظیر حواریین
خواهند کرد ...» (ج ۱، ص ۲۰۹ - ۲۰۷)

۲۶. استفاده از خبر اختراعات برای اثبات برتری انسان بر طبیعت: این موضوع در بحث
اول در مورد اختراع هواپیما مطرح شد.

۲۷. ذکر مثال ابداع زبان اسپرانتو: در مورد زبان عمومی بین المللی فرمودند:

«اگر چنین چیزی بشود، فی الحقیقه سبب راحت و آسایش و سرور جمیع ملل
عالم است. بعد از مدتی مدیده شخصی پیدا شد این لسان اسپرانتو را ایجاد.
فی الحقیقه زحمت کشیده، خوب ایجاد کرده لکن به جهت آن که تأمین و
ترویج آن لسان لازم است لهذا عموم ملت از ارباب معارف باید یک مجلس
عمومی تشکیل دهند ...» (ج ۱، ص ۲۳۵)

۲۸. تشبیه هیکل عالم به جسم بیمار و انبیا به اطباء و پیشوایان دین به طبیب غیر حاذق:

«شریعت الله مانند علاج است و اگر در محل خود صرف شود سبب شفا است
ولکن یا اسفا که این علاج ها در دست طبیب غیرحاذق بود! علاجی که سبب
شفا گردد؛ سبب مرض شد عوض آن که سبب حیات باشد؛ سبب ممات شد؛
زیرا این علاج ها در دست طبیب غیرحاذق افتاد و طبیب غیرحاذق حیات
نبخشد و از علاجش ثمری حاصل نگردد بلکه سبب ممات شود.» (ج ۲، ص ۸۸)

۲۹. استناد به بیان حضرت مسیح و ضمناً بیان معنای حقیقی آن:

«قربیت الهیه به تعمید روح و نار و ماء است زیرا در انجیل می فرماید که: هر نفسی باید تعمید به آب و روح یابد و در جای دیگر می فرماید: باید به آتش و روح تعمید یافت و حال باید دانست که مقصود از آب، آب حیات است و مقصود از روح، روح القدس و مقصود از آتش، نار محبت الله.» (ج ۲، ص ۹۲)

۳۰. استناد به تاریخ جهت بیان اساس اتحاد:

«اگر به تدقیق و تحقیق در جمیع تواریخ ملاحظه کنیم، می بینیم که اساس اتحاد و اتفاق همیشه ادیان الهی بوده و اعظم سبب به جهت وحدت بشر بوده است.» (ج ۲، ص ۱۰۱)

۳۱. بیان واقعه ای شبیه وقایع روز از کتب مقدسه:

«امروز بعد از ورود رفتیم به آبشار، وقت مراجعت باران گرفت. قدری باران خوردیم، فرار کردیم در یک خانه نزدیک. در الواح حضرت بهاء الله است که وقتی حضرت مسیح در بیابان بود، شب بود، تاریک بود، باران شدید گرفت حضرت رو به یک مغاره تشریف بردند، ملاحظه فرمودند که سباع ضاریه در آن جا است. بعد بیرون در باران ایستادند؛ باران شدید بر سر حضرت می بارید؛ فرمودند: ای خداوند، از برای مرغان آشیانه قرار دادی و از برای سباع ضاریه مغاره قرار دادی و از برای گوسفندان مکان قراردادی اما از برای ابن انسان جایی خلق نکردی که خود را از باران حفظ نماید ... بعد فرمودند: کیست غنی تر از من به جهت این که آن موهبتی که به پادشاهان ندادی، به امرا ندادی، به فلاسفه ندادی، به اغنیا ندادی، به من احسان کردی.» (ج ۲، ص ۱۱۳)

۳۲. بیان حکایت مرویه جهت توضیح مطلب:

«کارگران ممکن نیست به اوضاع حالیه راضی شوند. هر سال، هر ماه، اعتصاب کنند و آخر الامر ضرر مالین است. اعتصابی در قدیم در عسکر عثمانی واقع شد. گفتند به حکومت: معاش ما کم است، باید زیاد کرد. دولت مجبوراً ضم کرد. بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند عاقبت جمیع مالیات در جیب عسکر رفت. کار به جایی رسید که سلطان را کشتند که چرا مالیات را زیادتر نکردی که ما بیشتر بگیریم.» (ج ۲، ص ۱۲۶)

۳۳. استناد به الواح ملوک و سلاطین و تحقق وعیدهای مذکور در آنها:

«وقت آن نیست که از یکدیگر گُره داشته باشیم. در زمانی هستیم که باید در نهایت محبت و الفت با هم باشیم. حضرت بهاءالله به جمیع اقلیم عالم رسایل فرستاد و به جمیع ملوک الواح فرستاد حتی به رییس جمهور امریکا پنجاه سال پیش در وقتی که هیچ ذکری از صلح عمومی نبود، در آن رسایل جمیع را به صلح عمومی دعوت نمود ... بعضی از ملوک اروپا استکبار کردند از جمله ناپلئون ثالث. بعد رساله ثانی به او نوشتند ... که ای ناپلئون، تو بسیار مغرور شدی، متکبر شدی، خداوند را فراموش کردی، گمان می‌کنی که این عزت از برای تو باقی می‌ماند؟ ... منتظر باش نعمت الهی را ... بعد از یک سال بود که بنیان سلطنت او به کلی برداشته شد.» بعد داستان لوح سلطان و محتوای آن را بیان می‌کنند. (ج ۲، ص ۱۶۵ به بعد)

۳۴. مقایسه مسجون شدن احببا و اعدا:

«کمیتۀ اتحاد ترقی اعلان حرّیت کردند مرا آزاد نمودند و زنجیر را از گردن من برداشته و برگردن عبدالحمید گذاردند؛ همان کاری را که او با من کرد؛ به سراو آوردند. الآن در نهایت مذلت در حبس است مثل آن که من در حبس بودم ولی من در حبس مسرور بودم، نهایت انشراح قلب را داشتم زیرا من مجرم نبودم، به جهت سبیل الهی حبس را قبول نموده بودم. هر وقت در خاطر می‌آمد که من برای خدا حبس شده‌ام، نهایت سرور را پیدا می‌کردم ولی عبدالحمید به نکبت اعمال خود گرفتار، به سبب گناه در حبس افتاد؛ هر ساعت می‌میرد و زنده می‌شود. در نهایت حزن، در نهایت یأس است.» (ج ۲، ص ۱۶۹)

۳۵. ذکر تمام آنچه که تا به حال بیان شده:

«چون من از شرق آمدم پیام الهی را آوردم زیرا در این ممالک روحانیات ترقی نکرده است لهذا من پیام الهی آوردم؛ بشارت آسمانی آوردم؛ جمیع را به سطوح انوار ملکوت بشارت دادم؛ تعالیم بهاءالله را بیان کردم؛ دلایل و براهین عقلیه بر وجود الوهیت آوردم؛ دلایل عقلیه بر وجود وحی آوردم؛ حجج عقلیه اقامه کردم که رحمت پروردگار مستمر است؛ ابواب ملکوت مفتوح است؛ فیض الهی ابدی است؛ انوار شمس حقیقت ساطع است ... خلاصه هر برهانی را بیان و هر دلیلی را واضح نمودم که در عالم انسانی یک قوه روحانیه است؛ یک روح فعال است و انسان به آن ممتاز از مادون انسان است ...» (ج ۲، ص ۲۰۳)

۳۶. بیان قصه:

«اگر وحدت لسان باشد جمیع افراد بشر به آسانی یکدیگر را تفهیم نمایند. حکایت کنند که دو نفر دوست بودند که لسان یکدیگر را نمی دانستند؛ یکی بیمار شد، دیگری به عیادت او رفت. رفیق از مریض پرسید به اشاره که چطوری؟ جواب داد: مُردم. ولی رفیق چنین فهمید که می گوید بهترم. گفت: الحمدلله. باز به اشاره پرسید، چه خوردی؟ جواب داد: زهر. گفت: شفای عاجل است. باز پرسید، حکیم تو کیست؟ جواب داد: عزراییل. گفت: قدمش مبارک است. شخص ثالث که زبان هر دو را می دانست به رفیق گفت: می دانی چه جواب می دهی؟ گفت: چون من چنین گمان کردم که می گوید بهترم، گفتم: الحمدلله؛ می گوید فلان دوا خوردم، گفتم: شفای عاجل است؛ می گوید حکیم من فلان کس است، لهذا گفتم: قدمش مبارک است. بعد چون فهمید به عکس جواب داده خیلی محزون شد و این حکایت را نوع دیگر مثنوی بیان می کند؛^(۱۴) مقصود یکی است.» (قسمت سوم، ص ۹۱)

بحث سوم - طبقه بندی موضوعی محتوای خطابات مبارکه

طبقه بندی موضوعی مفاد خطابات مبارکه شاید به آسانی میسر نباشد، چه که گاه در خطابه ای به چندین موضوع پرداخته اند که با حلقه های ظریفی به یکدیگر مرتبطند. گاه یک خطابه فقط به یک موضوع مربوط می شود و گاه به چندین موضوع متفاوت. گاه بعضی خطابه ها در نگاه اول مشابهند اما وقتی به دقت مطالعه شود، نکات جدیدی در خطابه دوم نسبت به اولی یافت می شود. با این همه، سعی شده است در چند عنوان کلی و چندین عنوان فرعی در ذیل هر کدام از آنها طبقه بندی موضوعی صورت گیرد.

اول - الوهیت

۱. حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس و غیر قابل درک است:

«حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس است؛ از برای حقیقت الوهیت نزول و صعودی نیست. تنزل حق در عالم خلق مستحیل است چرا که مناسبتی میان غنای مطلق و فقر محض نیست. حقیقت الوهیت غنای محض است، قدیم است.» (ج ۱، ص ۹۰)

۲. تفاوت مراتب مانع از ادراک مافوق توسط مادون است:

«و اذا أمعنا النظر بعين الحقيقة ترى أنّ تفاوت المراتب في الوجود مانع عن الادراك حيث أن كلّ مرتبة دانية لا تكاد أن تُدرک مافوقها.» (ج ۱، ص ۵ / ج ۲، ص ۴۹)

۳. تعریف انواع ترکیب برای اثبات وجود خداوند:

«ترکیب منحلّ به سه قسم می شود. یا ترکیب عنصر تصادفی است یا ترکیب لزوم ذاتی است یا ترکیب به اراده حیّ قدیر. اگر بگوییم ترکیب عناصر، ترکیب تصادفی است باید قایل به معلول بی علت شویم و این واضح البطلان است و یا ترکیب لزوم ذاتی است؛ لزوم ذاتی انفکاک نتواند ... پس مادام که این ترکیب لزوم ذاتی است، تحلیل و تفریق ممکن نیست ... پس چه می ماند؟ قسم ثالث ترکیب عناصر به تقدیر حیّ قدیر.» (ج ۱، ص ۲۴۷ / به صفحه ۲۶ در قسمت سوم نیز مراجعه شود.)

۴. حقیقت الوهیت نامحدود و بنابراین لایدرک است:

«حقیقت الوهیت وحدت محض است و مقدّس و منزّه از ادراک کاینات زیرا ادراک کاینات محدود و حقیقت الوهیت نامحدود. چگونه محدود می تواند احاطه به غیرمحدود نماید؟» (ج ۲، ص ۱۲۹)

۵. حقیقت الوهیت قدیم است و انسان حادث:

«حقیقت الوهیت در تصوّر انسان نیاید. انسان ادراک حقیقت الوهیت ننماید زیرا انسان حادث است و حقیقت الوهیت قدیم.» (ج ۲، ص ۲۸۰)

۶. وحدانیت الهیه:

«شمس حقیقت بر مرایای متعدّده اشراق نماید. هر چند مرایا متعدّدند ولی شمس یکی است؛ فیوضات الهیه یکی است؛ حقیقت یکی است؛ نور واحد است که بر مرایا اشراق نمود.» (قسمت سوم، ص ۷۲۲ / این خطابه شامل جمیع موارد ۱ تا ۵ است که در بالا به آن اشاره شد.)

۷. لزوم وجود واسطه بین حق و خلق:

«ما بین حقیقت الوهیت و عالم خلق یک واسطه فیض لازم ... روح القدس به منزله شعاع آفتاب است، تجلی آفتاب است ... حقیقت انسان به واسطه روح القدس فیض از حقیقت الوهیت یابد و بدون واسطه ممکن نیست.» (ج ۱، ص ۹۱)

دوم - نبوت

۱. حقیقت نبوت و مثال مرآت:

«انَّ النَّبُوَّةَ مِرْآةٌ تَنْبِئُ عَنِ الْفَيْضِ الْإِلَهِيِّ وَتَتَجَلَّى الرَّحْمَانِي وَانْطَبَعَتْ فِيهَا اشْعَةُ ساطعة من شمس الحقيقة وارتسمت فيها الصُّورُ العالیة ممثلة لها تجلیات اسماء الله الحسنی. «ما ينطق عن الهوى إن هُوَ إِلَّا وحيٌ یوحى» [قرآن، نجم، ۴ - ۳]» (ج ۱، ص ۳)

۲. ظهور انبیا برای نورانیت عالم است:

«طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر مشکور و سَنوحات مقدسه هر فیض موفور...» (ج ۱، ص ۳۹)

۳. انبیا معادن رحمتند:

«فالأنبیاء معادن الرِّحمة و مهابط الوحي و مشارق الأنوار و مصادر الآثار.» (ج ۱، ص ۴)

۴. انبیا برای عروج انسان به معارج عالیّه مبعوث می شوند:

«وما بعثهم الله إلا للتعليم و تربية الانسان و تثقیف عقول البشر و التدرج الى المعارج العالیة من الفلاح و النجاح.» (ج ۱، ص ۱۲ / ج ۲، ص ۲۹۲ و ۳۱۱)

۵. انبیا رحمت بر عالمیانند نه نعمت بر آنها:

«انَّ الأنبياء أختارهم الله رحمةً للعالمين و ليسوا نعمةً للسائرين و كلهم دعوا الى الهدى ... حتى انقذوا الامم السافلة من حضيض الجهل و العمى الى اوج الفضل و النهي.» (ج ۱، ص ۱۲)

۶. تأثیری که انبیا بر قوم خود گذاشتند، فی نفسه مدلل بر نبوت آنها است. (ج ۱، ص ۱۲ و

۱۳ / ج ۲، ص ۲۴۷)

۷. زمان بعث انبیا:

«مظاهر الهی اول معلمین و مروّجین حقیقت هستند. چون عالم تاریک و ظلمانی گردد و غفلت پیدا شود خدا یک نفر الهی را می‌فرستد.» (ج ۱، ص ۵۱)

۸. هر پیامبری، پیامبر قبل از خود را تأیید کرد و ظهور پیامبر بعدی را بشارت داد:

«هر پیغمبری مژده به خَلَف خویش داد، هر خَلَفی تصدیق سَلَف نمود.» (ج ۱، ص ۲۱۴ / ص ۱۵). «حضرت محمد علیه‌السلام چون مبعوث شد، اول اعتراض که به اقربای خویش کرد، گفت: چرا به انجیل و تورات مؤمن نشدید؟» (ج ۱، ص ۸۲)

۹. محبت بین مظاهر مقدّسه:

«جمیع مظاهر مقدّسه الهی با یکدیگر در نهایت محبت بودند، یکدیگر را بسیار ستایش می‌کردند، یکدیگر را بی‌نهایت تنزیه و تقدیس می‌نمودند.» (ج ۲، ص ۲۶۳)

۱۰. طلوع شمس حقیقت مستمرّ است:

«فیض الهی و تربیت ربّانی مستمرّ است؛ نمی‌شود که این فیض عظیم منقطع گردد و این جلوه رحمانی تمام شود.» (ج ۲، ص ۳۴۰)

۱۱. ظهور مظاهر الهی باید به کامل‌ترین صورت باشد:

«ظهور مظاهر الهیه باید به اکمل صورت باشد و به اعظم شئون و کمالات ظاهر شود یعنی با قوتی الهی و نفوذی آسمانی تا ممتاز از سایرین باشد.» (ج ۲، ص ۳۴۰)

۱۲. لزوم اقتدا به انبیای الهی:

بعد از ذکر جان‌فشانی‌های حضرت اعلی می‌فرمایند: «ما باید به ایشان اقتدا کنیم و جان‌فشانی نماییم و به نار محبت‌الله مشتعل گردیم ...» (ج ۲، ص ۸۶ / ص ۳۷) «می‌گویند: ما شاگردان مسیح هستیم. شاگرد باید متابعت معلّم بکند تا جمیع اطوار و رفتار او مطابق تعالیم استاد باشد.» (قسمت سوم، ص ۸۱). «لکم اسوة حسنة فی هذه المظاهر التورانیة ...» (ج ۱، ص ۱۵)

سوم - انبیای الهی

اگر چه مطالب مربوط به نبوت و مقام مظاهر ظهور در بخش دوم مذکور آمد اما مطالبی نیز در خصوص هر یک از انبیا مطرح فرموده اند که به نظر رسید در بخشی جداگانه به آن پرداخته شود:

۱. بیان مصایب جمال مبارک:

«امروز می‌خواهم قدری از مصایب جمال مبارک برای شما بیان کنم ... این بود خلاصه بلايا و زحمات و حبس‌های جمال مبارک، و السلام.» (ج ۱، ص ۱۱۶ الی ۱۲۵)

۲. معرفی حضرت بهاءالله:

«ما بهاءالله را اول مرتبی عالم انسانی می‌دانیم. در زمانی که شرق را ظلمت اختلاف احاطه نموده بود ... حضرت بهاءالله چون شمس از افق شرق طالع شد ...» (ج ۲، ص ۵۴)

۳. حیات حضرت بهاءالله:

«در این محفل، می‌خواهم از حیات حضرت بهاءالله قدری صحبت نمایم. از بدایت طفولیت، در میان خاندان و اقربا شهرت عجیب یافت که این طفل یک قوه خارق العاده دارد ...» (سفینه عرفان، دفتر هفتم، ص ۲۶ الی ۲۸)

۴. ظهور حضرت اعلی:

«امروز، روز بعثت حضرت اعلی است ... مبدأ اشراق است زیرا ظهور حضرت باب مانند طلوع صبح صادق بود و ظهور جمال قدم، ظهور آفتاب ... حضرت اعلی را در شیراز اذیت کردند بعد ...» (ج ۲، ص ۸۴ / قسمت سوم، ص ۵)

۵. ذکر حکایاتی درباره حضرت مسیح که در انجیل وجود ندارد:

«در آثار مبارک حضرت بهاءالله بعضی قضایا مذکور که در انجیل نیست و این روایات از حیات مسیح است و مبنای آن بر علویت مسیح و بر بزرگواری مسیح.» (ج ۲، ص ۱۱۴)

۶. شرح حال برخی انبیا:

«از جمله انبیا حضرت ابراهیم بود. (ص ۳۰۸) ... حضرت موسی مبعوث شد. (ص ۳۰۹) ... در همچو وقتی حضرت مسیح ظاهر شد (ص ۳۱۳) ... حضرت محمد در بین اقوام وحشی عرب تولّد یافت. (ص ۳۱۵) ...» (ج ۲ / موارد مزبور در یک خطابه آمده است.)

۷. امی بودن مظاهر ظهور:

«بهاء الله در مدرسه‌ای داخل نشد، معلّمی نداشت، کمالاتش بذاته بود ... جمیع مظاهر الهیه چنین بوده‌اند. حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاء الله در هیچ مدرسه‌ای داخل نشدند لکن کتبی از آنها صادر که جمیع شهادت دادند بر این که بی مثل بوده‌اند و این قضیه بهاء الله و باب یعنی عدم دخول در مدارس را الآن در ایران نفوس دلیل و برهان می‌دانند.» (قسمت سوّم، ص ۷)

۸. حضرت زردشت:

«از جمله مظاهر مقدّسه الهیه حضرت زردشت بود. نبوّت حضرت مثل آفتاب واضح و روشن است ...» (قسمت سوّم، ص ۵۰ الی ۵۲)

۹. مسیح که بود؟

«مقام مسیح مقام کلمه است که معنی تامّ و مستقلّ دارد؛ لهذا کلمه گفته می‌شود و مقصد از معنی تامّ فیوضات کمالات الهیه است چه که کمالات سایر نفوس جزیی است و از خودشان نیست و مستفاد از غیر است؛ لکن حقیقت مسیحیه دارای کمالات تامّه و مستقلّ است.» (قسمت سوّم، ص ۶۱)

۱۰. ارتباط حضرت مسیح با خدا:

«حقیقت مسیحی مانند آینه است که شمس الوهیت در آن جلوه نموده ...» (قسمت سوّم، ص ۶۴)

۱۱. بیان علّت جنگ‌های حضرت رسول:

«مخالفین لشکر کشیدند بر سر حضرت محمد آمدند تا رجال را بکشند و نسا را اسیر کنند. حضرت محمد امر به دفاع فرمودند. این بود اساس حرب اسلام ...» (قسمت سوّم، ص ۷۱)

۱۲. مقایسه حضرت مسیح و کاردینال:

در مورد افتتاح کلیسای تازه‌ای توسط کاردینال بعضی سخن‌ها گفته شد. حضرت عبدالبهاء بعد از مدتی سکوت می‌فرماید: «بعضی این مطالب را ذکر می‌کردند که فی‌الحقیقه نمایش دینی بود. من دیدم که از حد تجاوز کرده ... گفتم ... این نمایش نظیر نمایشی است که حضرت مسیح در اورشلیم کرد و حضرت کاردینال در دنور نمودند فقط یک فرق جزئی در میان، در آن نمایش الهی آسمانی بر سر حضرت مسیح تاجی از خار بود لکن در این نمایش بر سر حضرت کاردینال تاجی مرصع، در آن نمایش البسه حضرت مسیح پاره پاره بود، در این نمایش، البسه حضرت کاردینال، حریر و زربفت ...» و این مقایسه را ادامه می‌دهند. (قسمت سوم، ص ۸۱)

۱۳. معجزه بودن قرآن:

«از جمله برهان حضرت محمد، قرآن است که به شخص امی وحی شده و یک معجزه از معجزات قرآن این است که قرآن حکمت بالغه است؛ شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس می‌فرماید.» (ج ۱، ص ۸۵)

۱۴. داستان میرزا حسن عمو و معجزه طلبیدن از حضرت بهاء‌الله:

«... مجتهدین شخصی شهیر از علما که مسمی به میرزا حسن عمو بود انتخاب کردند به حضور مبارک فرستادند ... عرض نمود ... حضرات علما مرا فرستادند که امور خارق‌العاده ظاهر شود تا سبب اطمینان قلب آنان گردد ...»^(۱۵) (قسمت سوم، ص ۷۶)

۱۵. تأثیر حضرت محمد بر قوم عرب:

«حضرت محمد وقتی مبعوث شد که آنها به هیچ‌وجه انسانیت، تربیت و مدنیت نداشتند ... حضرت محمد میان این‌ها ظاهر شد. این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق بر سایر طوایف حاصل نمودند.» (ج ۱، ص ۸۳)

۱۶. انبیا به قوه قاهره امرشان را بلند کردند:

«حضرت [محمد] به قوه قاهره امرالله را بلند نمود ... جمال مبارک ... در سخن در زیر زنجیر مقاومت به من علی الارض یعنی با جمیع ملوک و ملل فرمود ...» (قسمت سوم، ص ۳ - ۲)

چهارم - ادیان الهی

۱. ادیان الهی مبتنی بر فضایل انسانی و الفت و محبت است:

«انّ الأديان الالهية مبنية على الفضائل الانسانية ومنها الالفة والوداد بين العموم و الوحدة و الاتفاق بين الجمهور...» (ج ۱، ص ۱۱)

۲. لزوم دین و تشبیه آن به روح در هیکل انسانی:

«جسد امکان هر چند در عالم مادی در نهایت طراوت و لطافت است ولی بی روح است. روحش دین الهی است ... اگر در هیکل انسان روح نباشد از جسد چه فایده؟ جسد مرده است. همین قسم جسد امکان اگر از ترقیّات معنویّه محروم باشد جسمی است بی جان.» (ج ۱، ص ۴۴)

۳. دین سبب اتحاد من علی الارض است:

«دین است که سبب اتحاد من علی الارض می شود توجّه به خدا است که سبب اتحاد می شود دخول در ملکوت است که سبب اتحاد اهل ارض می شود.» (ج ۱، ص ۶۶)

۴. فرق دین حقیقی و تقالید موجود:

«مقصد از دین نه این تقالیدی است که در دست ناس است اینها سبب عداوت است، سبب نفرت است، سبب جنگ و جدال است، سبب خونریزی است ... مقصد از دین انوار شمس حقیقت است و اساس ادیان الهی یکی است...» (ج ۱، ص ۶۶/ ج ۲، ص ۶۳)

۵. ادیان را با اعمال پیروان نباید قضاوت نمود:

«اصل حقیقت اسلام این است. اما نگاه به معاملات بعضی از امرای اسلام نکنید زیرا تعلق به حضرت محمد ندارد ... تورات را بخوانید ببینید احکام چگونه است ولی ملوک یهود چه کردند! انجیل را بخوانید ببینید رحمت صرف است ... اما امرای مسیحی چه قدر خونریزی نمودند! ...» (ج ۱، ص ۸۴)

۶. سیر نزولی ادیان به علت عمل نکردن پیروان:

«در جمیع ادیان الهیه در بدایت عمل بود، نه قول ... کم کم عمل کم می شود و قول زیاد می گردد تا به درجه ای می رسد که عمل نمی ماند تمام صرف قول می شود. این است که در قرون وسطی امرالله به درجه ای رسیده بود که از تعالیم مسیحی اثری باقی نمانده بود.» (ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۰۸)

۷. دو بخش دین:

«دین منقسم به دو قسم است: یک قسم تعلق به روحانیات دارد و آن اصل است. قسم دیگر تعلق به جسمانیات یعنی معاملات دارد. آن قسمی که تعلق به روحانیات و الهیات دارد، آن تغییر و تبدیل نیافته ... اما قسم دیگر از دین الهی ... به اقتضای زمان و مکان تغییر و تبدیل پذیرد.» (ج ۱، ص ۱۵۶ / ۱۵۷ و نیز ج ۲، ص ۳۱۲)

۸. تشبیه تاریخ یا دوران تطبیق ظهور ادیان به فصول سال:

«ایام ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است، اراضی قلوب را سبز و خرم نماید ... اما چون مدتی گذرد کم کم حقایق الهی فراموش شود؛ قلوب پژمرده ماند ... لهذا باز بهار یزدانی جلوه نماید ...» (ج ۲، ص ۱۱ / ج ۱، ص ۵۳)

۹. متحرک و پویا بودن دین:

«دین باید متحرک باشد و روز به روز نشو و نما نماید. اگر غیر متحرک ماند افسرده گردد، مرده و پژمرده شود زیرا فیوضات الهیه مستمر است ...» (ج ۲، ص ۷۲)

۱۰. طریق دیانت در مقابل طریق طبیعت:

«از بدایت خلق آدم تا یومنا هذا در عالم انسانی دو طریقت بوده، یک طریق، طریق طبیعت، یک طریق، طریق دیانت. طریق طبیعت، طریق حیوانی است ... طریق ثانی، طریق دیانت است و این آداب الهی است ...» (ج ۲، ص ۱۳۹ الی ۱۴۳)

۱۱. دین اول موهبت الهی است:

«اول موهبت الهی در عالم انسانی دین است زیرا دین تعالیم الهی است؛ البته تعالیم الهی بر جمیع تعالیم مقدم و فایق است ...» (ج ۲، ص ۳۰۷)

۱۲. مخالفت نفوس شیطانی با دین:

«از بدایت عالم تا امروز هر وقت ندای الهی بلند شد ندای شیطان هم بلند شد زیرا همیشه ظلمت می خواهد مقاومت نور کند ... چون که برهانی ندارند، به افترا دست زنند ...» (ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۹۲)

۱۳. اساس ادیان الهی یکی است:

«جمیع مظاهر مقدسه خدمت به حقیقت فرمودند ... و تعالیم کل توحید عالم انسانی والفت و محبت و یگانگی ...» (ج ۱، ص ۲۱۰ / ۲۳۶ / ج ۲، ص ۸۳)

۱۴. لزوم تربیت عالم انسانی به مدد دین:

«این عالم ظلمانی را هر وقت می خواهیم نورانی کنیم، تربیت می نماییم ...» (ج ۲، ص ۲۳۳ - ۲۳۹)

پنجم - اساس تعالیم مبارکه

۱. معرّفی حضرت بهاء الله و بیان اصول امر مبارک:

«اما از تعالیم حضرت بهاء الله اول تحزّی حقیقت است ... ثانی تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است ...» (ج ۲، ص ۵۵ - ۵۷)

۲. وحدت اساس ادیان و یگانگی منشأ انبیا:

«اساس دین الهی یکی است. شریعت الله یکی است. جمیع انبیا برای نشر آن مبعوث شدند.» (ج ۱، ص ۲۴)

۳. بیان کلی تعالیم اساسی امر بهائی:

«حضرت بهاء الله مانند کوكب آفاق از مشرق ایران طالع شد ... و این اساس را در عالم وجود ترویج فرمود اولاً تحزّی حقیقت ... ثانیاً وحدت عالم انسانی ... ثالثاً آن که دین اساس الفت و محبت است ... رابعاً دین و علم توأم است ... خامساً آن که تعصب دینی و تعصب جنسی ... هادماً بنیان انسانی است ... سادساً مساوات بین بشر است و اخوت تامّ ... سابعاً تعدیل معیشت نوع بشر است ... ثامناً صلح اکبر است ... تاسعاً آن که دین از سیاست جدا است ... عاشراً تربیت و تعلیم و ترقّی و رعایت و حرمت زنان است ... حادی عشر استفاضه از فیوضات

روح القدس است ... این نبذه‌ای از تعالیم بهاءالله است.» (ج ۱، ص ۳۰ / ۶۶ / ۱۳۳ ج ۲، ص ۵)

ششم - حقیقت انسانیت

۱. برتری انسان بر طبیعت:

«انسان جامع جمیع کمالات است ... لهذا انسان ممتاز از جمیع کاینات است.» (ج ۱، ص ۵۹) «انسان حاکم بر طبیعت است؛ قواعد و احکام طبیعت را می‌شکنند.» (همان، ص ۷۰ / ۷۴ / ۱۹۶ / ۲۴۶ / ۲۸-۲۷)

۲. انسان جامع کمالات امکانی و برخوردار از فیض الهی است:

«و اما الانسان فهو جامع للكمال الامكاني وهو الجسم الجمادي واللطف النباتي والحس الحيواني وفضلاً ذلك حائز لكمال الفيض الالهي.» (ج ۱، ص ۶)

۳. فرق انسان با حیوان:

«انسان به صورت حیوان است؛ فرق مابین انسان و حیوان این است که انسان قوای روحانی دارد و حیوان محروم از آن.» (ج ۱، ص ۴۴)

۴. آفرینش انسان به صورت و مثال الهی:

«خداوند، در تورات می‌فرماید: انسان را به صورت خود خلق نمودیم و در انجیل جلیل می‌فرماید: الأب فی الإبن و الإبن فی الأب؛ حضرت محمد می‌فرماید که: خدا فرموده، انسان سرّ من است و من سرّ انسان ... این کلمات، جمیعاً دلالت بر این دارد که انسان، به صورت و مثال الهی است ...» (ج ۱، ص ۵۶ و ۵۷)

۵. انسان دارای دو مقام است:

«در انسان دو مقام است یک مقام انسانیت که تعلق به عالم بالا دارد و فیض ربوبیت است یک مقام حیوانیت که تعلق به عالم ناسوت دارد یعنی جنبه حیوانی مثلاً غضب و شهوت ...» (ج ۱، ص ۹۷ / ج ۲، ص ۳۶ / ص ۳۳۵ / ص ۳۳۷)

۶. انسان به روح انسان است:

«انسان به روح انسان است زیرا در جسمانیات انسان با حیوان شریک است اما به روح ممتاز از حیوان.» (ج ۱، ص ۱۳۲)

۷. شباهت انسان به حیوانات اهلی مبارکه:

«نوع بشر بندگان الهی باید الفت و محبت با همدیگر نمایند و از کلفت و بغض و عداوت نفرت کنند. ملاحظه نمایید حیوانات مبارکه در نهایت الفتند لیکن حیوانات دزنده ... در نهایت استیحاخ به تنهایی زندگانی می نمایند.» (ج ۱، ص ۴ - ۱۵۳)

۸. انسان جامع جمیع حقایق است:

«خداوند انسان را جامع جمیع حقایق خلق کرده است ... در انسان یک جامعیتی موجود یعنی جامع جمیع کمالات جمادی و نباتی و حیوانی است و فضلاً عن ذلک این جامعیت، مؤید به قوه روح است.» (ج ۱، ص ۲۴۴)

۹. دو زندگی انسان:

«انسان دو حیات دارد؛ یک حیات جسمانی، یک حیات روحانی. حیات جسمانی انسان حیات حیوانی است ... حیات روحانی حیات است؛ حیاتی است که عالم انسانی به آن روشن ...» (ج ۲، ص ۱۷۶ و ۱۷۸)

۱۰. حقیقت انسانیّه دارای سه صورت است:

«حقیقت انسانیّه بین ظلمت و نور است و دارای سه صورت؛ صورت ملکوتی، صورت انسانی و صورت طبیعی.» (ج ۲، ص ۳۳۸)

۱۱. انسان بنیان الهی است، تخریش سبب غضب خداوند:

«انسان بنیان الهی است، بنیان بشر نیست. اگر بنیان بشری را خراب کنی لابد صاحب بنا مکدر شود؛ پس چگونه انسان را که بنیان الهی است خراب کند؟ شبهه ای نیست که سبب غضب الهی است.» (ج ۲، ص ۲۷۳)

۱۲. حقیقت ساطعه در نفس انسان به ودیعه گذاشته شده:

«سبحان الله! با این ضعف عقل خود را دانا شمزند و حال آنکه از حقیقت ساطعه‌ای که در نفس آنها به ید قدرت الهیه ودیعه گذاشته شده غفلت نمایند.»
(ج ۲، ص ۳۲۱)

۱۳. ودیعه رحمانیه بودن انسان:

«انسان که مظهر ودیعه ربانیه است و مرکز سنوحات رحمانیه.» (ج ۲، ص ۳۲۲)

۱۴. در عالم انسانی سه مقام است:

«در عالم انسانی سه مقام است؛ مقام جسم است و آن مقام حیوانی انسان است؛ نفس ناطقه واسطه است میانه روح انسانی و جسم.» (ج ۱، ص ۱۶۷)

۱۵. دو جنبه نفس انسان:

«نفس دو جنبه دارد؛ یک جنبه جسمانی و یک جنبه روحانی. اگر جنبه حیوانی غالب بر نفس شود از حیوان پست تر است.» (ج ۱، ص ۱۶۸)

هفتم - روح انسانی

۱. تصرفات روح:

«از برای روح دو تصرف است؛ یکی به واسطه آلات و ادوات یعنی به چشم می بیند ... و اما تصرف دیگر بدون آلات است؛ در عالم رویا بدون چشم می بیند ...» (ج ۱، ص ۱۳۳)

۲. ترقیّات روح:

«از برای روح توقّف نیست، تدنّی نیست، چون تدنّی نیست، لابدّ رو به ترقّی است ... از برای روح ترقّی دایمی است زیرا اکتساب فیض مستمرّ است ... روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو به ترقّی است چه که کمالات نامتناهی است.» (ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۴)

۳. روح انسانی محیط بر اشیا است:

«این روح انسانی که نفس ناطقه است محیط بر اشیا است و کاشف اشیا و مُدرک اشیا. این است که اسرار کاینات را از حیّز غیب به حیّز شهود می آورد.» (ج ۱، ص ۱۰۱)

۴. قوه روح ایمانی ابدی است:

«این قوه [کاشف اشیا] هر چند غیر محسوس است لکن آثارش ظاهر و باهر است ... در عرف روحانیین روحی که گفته می شود، مقصد این روح نیست بلکه مقصود آن روح ابدی است؛ آن حیات ایمانی است؛ آن روحی است که حضرت مسیح می فرماید باید به آن روح انسان تعمیم بشود...» (ج ۱، ص ۲-۱۰۱)

۵. تحزّی حقیقت سبب پی بردن به روح است:

«تحزّی حقیقت سبب ظهور روح است زیرا روح به قوای محسوسه احساس نشود ولی به قوای باطنیه ظاهر و آشکار گردد. هر چند جسم انسان محسوس است ولی روحش پنهان و حاکم بر جسد است.» (ج ۱، ص ۱۳۳)

۶. جسم به روح زنده است:

«روح محتاج به جسم نیست، جسم محتاج به روح است. روح به جسم زنده نیست، جسم به روح زنده است. ملاحظه کنید جسم هر قدر تناقص پیدا کند، روح بر عظمت و قوت خود باقی است...» (ج ۱، ص ۳۴-۱۳۳)

۷. بقای روح و ترقّی آن:

«از برای روح ترقّی دایمی است زیرا اکتساب فیض مستمرّ است ... روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو به ترقّی است چه که کمالات نامتناهی است. این است که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده امر بر خیرات و مبرّات است زیرا سبب علوّ درجات است و طلب عفو و مغفرت است...» (ج ۱، ص ۱۴۲ به بعد)

۸. زبان روح:

«یکی از حاضرین اظهار حزن نمود که نمی تواند فارسی صحبت نماید. فرمودند: الحمد لله در عالم روح این حجاب لسانی نیست قلوب با یکدیگر صحبت می نمایند...» (ج ۲، ص ۱۱۷)

۹. دلایل عقلی بر بقای روح:

«مسئله بقای روح را نقلاً در کتب مقدسه خوانده‌اید ... حال من از برای شما دلایل عقلی می‌گویم ...» (ج ۲، ص ۱۸۵ الی ۱۸۹ / قسمت سوم، ص ۵۴ / ۵۸)

هشتم - تربیت

۱. لزوم تربیت اطفال:

«پدران و مادران شما باید شما را به کمال رأفت پرورش دهند، به نهایت آداب و کمالات تعلیم نمایند تا در نهایت اتقان به فضایل عالم انسانی متّصف شوید ...» (ج ۲، ص ۵۷)

۲. لزوم تربیت و انواع آن:

«اگر انسان تربیت نشود در نهایت توحّش است انسان را تربیت انسان کند ... تربیت دو قسم است؛ تربیت مادی و تربیت الهی ...» (ج ۲، ص ۲۱۲ و ۲۱۳)

۳. اول تربیت خود بعد دیگران:

«بکوشید اول نفس خود را تربیت کنید، اخلاق خود را تربیت نمایید، گفتار خود را منظم کنید تا از نقایص مبرّاً گردید و به فضایل عالم انسانی مزین شوید، آن وقت به تربیت ناس پردازید.» (قسمت سوم، ص ۸ - ۱۰۷)

۴. لزوم مربّی:

«الفت و التیام دلیل بر تربیت مربّی حقیقی است و تفرّق و تشّت، برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی.» (ج ۱، ص ۳۷)

۵. لزوم مؤانست اطفال:

«اگر با ادب باشند لازم است بعضی اوقات با هم باشند. ملاحظه می‌کنید که طفل به سنّ دو سالگی می‌رسد، میل به مؤانست اطفال دیگر می‌نماید ...» (ج ۲، ص

(۱۱۲)

نهم - اصول اخلاقی

در ذیل این عنوان آن چه که به احبّای الهی در خدمت به عالم انسانی توصیه شده آورده می شود:

۱. هدایت خلق الله و محبت به نوع انسان:

«خلق را به خدا بخوانید و نفوس را به روش و سلوک ملاً اعلی دعوت کنید، یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید...» (ج ۱، ص ۴۲)

۲. ذمّ خودپسندی:

«هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن این است که انسان دیگران را نپسندد و خود را بپسندد...» (قسمت سوّم، ص ۱۰۵)

۳. لزوم مدارا با نفوس:

«بعضی نفوس هنوز به بلوغ نرسیده اند، باید آنها را به بلوغ برسانیم. جاهلند، سعی کنیم تا دانا گردند، مریضند، علاج و درمان دهیم...» (ج ۱، ص ۶۲ / ۱۵۲ / ۲۱۱ / ج ۲، ص ۳۴)

۴. لزوم استقامت در سبیل الهی:

«اگر شماها همّت کنید کلال و ملال نیارید جهدتان را مبذول دارید، نتایج مفیده حاصل خواهد شد ... پس همیشه ... از خدا بخواهید که [شما را] اسباب الفت خلق بکند ... شاید در این سبیل به جایی برسید که جانتان را باید فدا کنید. هر انسانی که مقصدش مقصد جلیل است باید هر مشقتی را بر خود گوارا کند...» (ج ۱، ص ۸۹)

دهم - عرفان و ایمان

۱. اعتماد به قوّه ملکوت ابهی:

«شما نظر به استعداد خود مکنید، اعتماد به ملکوت ابهی نمایید زیرا ملکوت ابهی ذره را آفتاب می کند ... ضعیف را قوی می کند.» (ج ۱، ص ۴۸)

۲. قلب انسان باید به خدا تعلق داشته باشد:

«سرور قلب انسان به محبت الله است، بشارت روح انسان به معرفت الله است. اگر قلب انسان به خدا تعلق نیابد به چه چیز خوش گردد؟» (ج ۱، ص ۱۹۵)

۳. منشأ سرور روحانیات است:

«جمیع بشر همیشه مورد دو احساس هستند. یکی احساس سرور، دیگری احساس حزن ... اگر حزنی از برای انسان حاصل شود از مادّیات است ...» (ج ۱، ص ۱۹۷ - ۲۰۱)

۴. سرور فقط با احساسات ملکوتی ممکن:

«از برای عالم انسانی سعادت بدون حصول احساسات روحانی ممکن نه ... سرور حقیقی و فرح روحانی جز به احساسات ملکوت ممکن نیست ...» (ج ۲، ص ۱۹۱)

۵. باید عاشق خود نور بود نه مطلع آن:

«نفوسی که اهل حقیقت بودند و پرستش آفتاب می نمودند و عاشق انوار بودند، چون شمس را در افق موسوی مشاهده نمودند استفاضه از فیوضات الهیه کردند و چون نیز حقیقت انتقال به افق عیسوی کرد مشاهده آفتاب را در آن نقطه حقیقت نمودند ... چون شمس حقیقت در نقطه محمدی انتقال نمود ... نور حقیقت را در افق محمد مشاهده کردند ...» (ج ۱، ص ۲۵۷)

۶. لزوم استعداد برای تجلی نور الهی:

«فیض نور واحد است و تجلی تجلی واحد ... باید قلوب را صیقل داد تا استعداد جلوه حاصل نماید ...» (ج ۲، ص ۵۸ / ۲۲)

۷. قریبیت الهیه و نحوه وصول به آن:

«اعظم موهبت در عالم انسانی قریبیت الهیه است ... ولی قریبیت الهیه حصول آسان نیست ... مشروط به محبت الله است ... به حصول معرفت الله است، به انقطاع از ماسوی الله است ... به جان فشانی است ...» (ج ۲، ص ۹۱ - ۹۸)

۸. حصول آمادگی برای ورود به ملکوت:

«در این عالم نیز باید تهیه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیه و تدارک آن در این جا بیند ...» (ج ۲، ص ۱۷۱)

یازدهم - وعود الهیه

۱. وعده فتوحات آینده:

«این را در خاطر داشته باشید، نورانیت شما آفاق را احاطه کند، قوه شما بر جمیع قوای عالم غالب گردد، روحانیت شما، در جمیع اشیا اثر کند، شماها شمع روشن عالم می شوید...» (ج ۱، ص ۲۳۳)

۲. وعده انتصارات آتیه:

«فرمودند در گوشه کتاب خود بنویسید و ثبت کنید جمیع صفوف عالم شکست خورده و می خورند. چند سال صبر و تأمل کنید یعنی نورانیت بهاء الله آفاق را احاطه کند.» (ج ۱، ص ۲۰۴)

۳. مستقبل ایران:

«مستقبل ایران را به یک مثل از برای شما می گویم بعد خودتان قیاس کنید. این دلیل کافی وافی است. این مگه یک قطعه سنگستان بود، وادی غیر ذی زرع ... لکن به جهت این که وطن حضرت رسول بود این سنگستان، این سنگلاخ قبله آفاق شد ... اما ایران که سبز و خرم است، گل های خوب دارد؛ هوایش لطیف است؛ مائش عذب است؛ از این قیاس کنید که چه خواهد شد. این میزان کافی است.» (قسمت سوم، ص ۸۳)

دوازدهم - علم

۱. اعظم فضیلت عالم انسانی:

«اعظم فضایل عالم انسانی علم است. علم سبب ظهور فیض الهی است؛ علم کاشف اسرار است؛ علم نظیر آینه ای است که صور اشیا در آن مرتسم است...» (ج ۱، ص ۶۹ / ج ۲، ص ۷۷ الی ۸۲ / ۲۶۷)

۲. لزوم استفاده از علم در جهت صحیح:

«حالا که خدا به انسان چنین قوه و استعدادی عنایت فرموده که خرق عالم طبیعت کند حیف است این موهبت را در امور مضره تلف نماید...» (ج ۱، ص ۷۱)

۳. زمان تحصیل علم:

«زمان تحصیل علم از بدایت حیات تا نهایت حیات است.» (ج ۱، ص ۷۱)

۴. انواع علم:

«علم بر دو قسم است؛ یکی تصوّری و دیگری تحقیقی است. به عبارت اخیری حصولی و حضوری.» (ج ۱، ص ۲۴۳)

۵. اقسام علوم:

«علم بر دو قسم است؛ علوم مادّیه و علوم الهیّه. علوم مادّیه کشف اسرار طبیعت کند؛ علوم الهیّه کشف اسرار حقیقت نماید...» (ج ۲، ص ۸۳)

سیزدهم - عالم خلقت

۱. ازلیّت خلقت خداوند:

«همچو گمان نمایند که سلطنت الهیّه حادث است. چنین اعتقاد دارند که این عالم وجود شش هزار ساله یا هشت هزار ساله است و پیشتر خدا خلقی و سلطنتی نداشته اگر چنین باشد، نعوذ بالله الوهیّت حادث است نه قدیم و حال آنکه مادام خدا بوده، خلق هم داشته...» (ج ۲، ص ۳۳۴)

۲. ابدی بودن خلقت:

«نفس اسما و صفات الهی مستدعی وجود کاینات است، مستدعی خلقت است... خالقیت به وجود مخلوق منوط... همان قسم که نفثات روح القدس در پیش بر عالم وجود فیض بخشید، همین قسم فیض روح القدس مستمرّ است، انتهایی ندارد...» (ج ۲، ص ۶-۱۰۲)

چهاردهم - معانی حقیقی بعضی اصطلاحات

۱. مائده آسمانی:

«اصل مائده آسمانی محبّت است... مائده آسمانی به مقتضای آسمان است، مائده روح به حسب روح و مائده عقل به حسب عقل... تأثیرات آن غذای آسمانی ابدی است.» (ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)

۲. وطن حقیقی انسان:

«اصل وطن قلوب است، انسان باید در قلوب توطن کند نه در خاک. این خاک مال هیچ کس نیست از دست همه می رود، اوهام است.» (ج ۲، ص ۱۱۱)

۳. موت:

«جسد در زیر خاک می رود، از آن جا آمده و به آن جا می رود. هر چه می بینی از کجا پیدا شده به همان جا می رود. جسم انسان چون از خاک آمده به خاک می رود اما روح انسان از نزد خدا آمده، به نزد خدا می رود.» (ج ۲، ص ۱۱۱)

۴. موت و حیات:

«موت عبارت از تفریق این عناصر است اما عناصر باقی است، از میان نمی رود. در این صورت حیات عبارت از ترکیب است و موت عبارت از تفریق و انتقال عناصر از حالی به حالی است.» (ج ۲، ص ۸ - ۲۰۷)

۵. مبعث چه روزی است:

«اما یوم مبعث عبارت از اظهار است والا از قبل هم نورانی بوده اند؛ حقیقت آسمانی بوده اند؛ مؤید به روح القدس بوده اند...» (قسمت سوم، ص ۶)

۶. شرط وفا چیست؟

«حضرت مسیح ... با وجود این زحمت و مشقت بی پایان شماها را به جهت امروز تربیت کرد. اگر بوی وفایی در مشام دارید او را فراموش ننمایید، به راحت نپردازید، آسایش خود نخواهید. اگر اهل وفایید به یاد و ذکر او مشغول باشید.» (قسمت سوم، ص ۲۹)

پانزدهم - محبت و اتحاد و اتفاق

۱. گشایش قلوب به محبت الله است:

«گشایش قلوب ممکن نیست جز به محبت الله. اگر گشایش از امور دیگر حاصل شود عَرَضی است، موقت است، زود به تنگی تبدیل می شود اما سرور و گشایشی که به محبت الله باشد ابدی است.» (ج ۱، ص ۱۶)

۲. مصدر ایجاد محبت است:

«حقیقت الوهیت بر جمیع کاینات به محبت طلوع نموده زیرا محبت اعظم فیض الهی است، مصدر ایجاد محبت است.» (ج ۲، ص ۲۵۵)

۳. هیچ امری اعظم از محبت نیست:

«در عالم وجود چون نظر کنیم امری اعظم از محبت نیست. محبت سبب حیات است؛ محبت سبب نجات است؛ محبت سبب ارتباط قلوب انسان است ...» (قسمت سوم، ص ۸۶)

۴. انواع محبت که مبتنی بر روابط است:

«ما می خواهیم در میان بشر محبت حاصل شود. محبت را روابطی لازم است. یک وقتی است روابط، روابط عائله است ... روابط وطن است ... وحدت لسان است ... روابط جنسی است ... این اسباب جمیعاً خصوصی است، محبت عمومی حاصل نخواهد شد ... اعظم روابط و وسیله جهت اتحاد بین بشر قوه روحانیه است چون که محدود به حدودی نیست.» (ج ۱، ص ۶۵ / ص ۷۲)

۵. الفت سبب وجود و جدایی سبب ممات است:

«ملاحظه کنید در عالم وجود الفت سبب وجود محبت سبب حیات است، جدایی سبب ممات است ... بندگان الهی باید الفت و محبت با همدیگر نمایند و از کلفت و بغض و عداوت نفرت کنند.» (ج ۱، ص ۱۵۳ و ۱۵۴)

۶. خدمت به وحدت و اتحاد ممدوح است:

«امروز هر کس به وحدت بشر خدمت کند در درگاه احدیت مقبول است زیرا جمیع انبیای الهی در وحدت عالم انسانی کوشیدند ...» (ج ۱، ص ۱۸)

۷. اتحاد و اتفاق سبب کسب رضای الهی است:

«این مجلس ما صورت ملأ اعلی است ... در ملأ اعلی اتحاد و اتفاق است ... اگر بگویم این مجمع آسمانی است، راست است چرا که هیچ مقصدی جز رضای خدا ندارید ... الحمدلله آرزوی ما رضای الهی و وحدت الهی است.» (ج ۱، ص ۲۲)

۸. محبت الهیه:

«محبت الله حقیقت فضایل عالم انسانی است ... سبب نورانیت عالم می شود ... از برای جمیع بشر سبب وحدت می شود ... درمان هر دردی است ...» (ج ۱، ص ۱۲۶)

۹. ظهور انبیا جهت الفت و محبت:

«جنگ و جدال ... از سوء تفاهم و عدم تربیت منبعت ... انبیای الهی به جهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند زیرا آنان شبانان بودند نه گرگان.» (ج ۲، ص ۶۰ / ص ۱۹۲)

۱۰. زمان تحقق اتحاد بین ادیان:

«وقتی اتحاد حاصل می شود که تقالید را کنار گذارند حقایق کتب مقدسه به میان آید. الآن سوء تفاهم در میان است چون این سوء تفاهم و تقالید از میان برود، اتحاد حاصل شود.» (قسمت سوم، ص ۶۴)

۱۱. انواع اختلاف، اعم از مطلوب و مذموم:

«اختلاف به دو قسم است. یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه ... اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال ...» (ج ۱، ص ۳۷ / سفینه عرفان، ج ۷، ص ۲۵)

۱۲. علت اختلاف بین امم عالم:

«سبب اصلی این اختلاف و جدال از علمای ملل است زیرا آنها به ملت خود چنان تفهیم می کنند که سایر ملل مغضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار.» (ج ۱، ص ۷۹)

۱۳. سیاست الهیه الفت و محبت و اتحاد است. (ج ۱، ص ۱ - ۴)

۱۴. الفت و محبت به قوای مادیّه ممکن نیست:

«این الفت و محبت که حضرت بهاء الله در میان ما انداخته نمی شود مگر به قوه الهیه ...» (ج ۲، ص ۲۷ الی ۲۹)

۱۵. قوه محبت در مقابل قوه حرب:

«اگر قوه محبت غالب شود تأثیرات این اعظم از قوه حربیه است.» (قسمت سوم، ص ۳۷)

شانزدهم - ترک تعصبات و تقالید و تحرّی حقیقت

۱. لزوم ترک تقالید و تعصبات:

«اگر به موجب تعالیم الهی که بر جمیع انبیا نازل شده عمل نماییم، یقین است تأثیر شدید کند و آن این است که به کلی تقالید را ترک کنیم و از تعصبات مذهبی و جنسی و سیاسی و وطنی بگذریم و با جمیع طوایف عالم محبت و مهربانی نماییم.» (ج ۱، ص ۲۱۰ / ۶۱ و ۲۲۵)

۲. تطبیق هر مطلبی با عقل:

«خداوند مهربان بندگان خود را در اعتقادات خود تکلیف به اموری که خارج از دایره عقل است نمی فرماید. ما که بندگان خداوندیم نفسی را تکلیف به امر غیر معقول نمی نماییم، چگونه خداوند ما را تکلیف می فرماید به اموری که عقل از ادراکش عاجز است؟» (ج ۱، ص ۶۰)

۳. هدایت بدون تحرّی حقیقت محال است:

«اول اساس بهاء الله تحرّی حقیقت است. یعنی باید نفوس از تقالیدی که از آبا و اجداد موروث مانده منزّه و مقدّس گردند ... اگر ترک این تقالید نکنند ممکن نیست هدایت بیابند و به وحدانیت الهی پی برند ...» (ج ۱، ص ۴۰ - ۱۳۹)

۱۴. مرض تعصب سبب هلاک است:

«عالم بشر به مرض تعصب مبتلا شده و این مرض مزمن است که سبب هلاک است ... حضرت بهاء الله می فرماید: این تعصبات هادم بنیان عالم انسانی است ...» (ج ۱، ص ۱۵۸ - ۱۶۳)

هفدهم - صلح عمومی

۱. ذمّ جنگ:

«جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال ... سروران سرداری نمایند و به خونریزی افتخار کنند ... این است مدار فخر و مباهات بین

نوع بشر ... منادی صلح و صلاح و محبت و سلام، آیین جمال مبارک است ...» (ج ۱، ص ۴۱) «خون بیچارگان انسان از برای پست‌ترین چیزها ریخته می‌شود، از برای این خاک سیاه همدیگر را می‌کشند و حال این‌که مال هیچ‌کدامشان نیست.» (ج ۱، ص ۸۷)

۲. عدم اعتقاد به عدالت الهی باعث جنگ است:

«اگر انسان معتقد به عدالت الهی باشد راضی نمی‌شود خاطری بیازارد و به ریختن قطره‌ای از خون راضی نگردد ...» (ج ۱، ص ۲۱۷)

۳. برقراری صلح منوط به ازدیاد افراد صلح‌پرور است:

«آثار انتباه در بعضی از بشر پیدا شده، بدایت اشراق صبح صلح اکبر است ... این مشروط و موکول بر این است که صلح‌پرور در دنیا بسیار گردند، محبت عالم انسانی تزاید یابد، افکار عمومی منعطف به صلح شود تا از کثرت محبتین صلح و صلاح، ملل و دول مجبور بر اتحاد شوند.» (ج ۱، ص ۲۱۷ و ۲۱۸)

۴. نحوه اجرای صلح عمومی:

«یک قوتی عظیمه لازم که این صلح را اجرا نماید و این حرب را منع کند ... زیرا مجرّد علم به شیء کفایت نمی‌کند ... به قوای مادّیه این مقصد و آمال حاصل نمی‌شود ...» (ج ۲، ص ۹۹ و ۱۰۰)

۵. مأموریت امریکاییان برای بلند کردن پرچم صلح:

«آرزویم چنان است که اول پرتوی صلح از امریکا به سایر جهات برافتد ...» (ج ۲، ص ۶۹) «در داخله امریکا امن و امان است و اول علم صلح در این‌جا بلند می‌شود ...» (ج ۲، ص ۱۲۰)

۶. انواع اخوت که هیچ‌کدام قادر به ایجاد صلح نیست، مگر اخوت روحانی:

«اخوت بر چند قسم است؛ اخوت عائله است؛ اخوت وطن است؛ اخوت جنس است؛ اخوت آداب است؛ اخوت لسان است و لکن این اخوت‌ها سبب قلع و قمع، نزاع و قتال بین بشر نمی‌شود و لکن اخوت روحانی که منبعث از روح القدس است ارتباط تامّ بین بشر حاصل می‌نماید.» (ج ۲، ص ۷۵)

۷. مضرات جنگ: (در سه خطابه در صفحات ۳۷ - ۴۵ قسمت سوم درج است.)

هجدهم - تبیین بشارات کتب مقدسه

۱. بشارات مربوط به ظهور جمال مبارک:

«در جمیع کتب الهیه از جمیع ملل روزی موعود است که آن روز جمیع بشر در امن و امان راحت خواهند بود و عالم انسانی اتحاد و اتفاق حاصل خواهد نمود...»
(ج ۱، ص ۶۴)

۲. مجی ثانی مسیح سوار برابر:

«در انجیل می فرماید: هر وقت مسیح می آید سوار بر ابر است. جمال مبارک در تفسیر این آیه می فرماید: حضرت مسیح دفعه اولی هم که آمد سوار بر ابر بود...»
(ج ۱، ص ۷۶)

۳. بیان کَلِّ حَقِّ تَوَسُّطِ مَوْعُودِ:

«حضرت مسیح می فرماید: وقتی که آن روح حَقِّ می آید تمام حَقِّ را به جهت شما می گوید و باز می فرماید: امور بسیاری هست که حال شما استعداد شنیدن آنها را ندارید اما چون آن روح حَقِّ آید...» (ج ۲، ص ۳۶)

۴. نزول اورشلیم:

«در انجیل می فرماید که اورشلیم از آسمان نازل می شود... این اورشلیم آسمانی یقین است سنگ و آهک و گل نیست... اورشلیم آسمانی که عبارت از تعالیم الهیه است...» (ج ۱، ص ۱۳۱)

۵. بشارات کتب مقدسه به این یوم:

«در جمیع کتب مقدسه الهیه بشاراتی است که بشارت می دهد روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد...»
(ج ۲، ص ۱۶۱)

۶. سبب احتجاب ناس از مظاهر مقدسه و پی بردن به بشارات:

«امشب می خواهم از برای شما سبب احتجاب ناس را از مظاهر مقدسه الهی بیان کنم. این مسلم است که در جمیع عهدها مردم منتظر موعود بودند... اما سبب بسیار قوی دو سبب بود... سبب اول آن که شخص موعود را در کتب مقدس

شروطی مذکور که آن شروط کلام رمزی است (ص ۱۵۵) ... مانع ثانی این است که در مظاهر مقدسه الهیه دو مقام است ...» (ج ۲، ص ۱۵۹)

۷. موعود امم آن چنان که جمیع انتظار دارند ظاهر نشود:

«این جمع جمیعاً گمان می کردند که منتظر حضرت مسیح هستند و مسیح آمد و هیچ کس ملتفت نشد ... حضرات یهود منتظر ظهور مسیح بودند، آرزوی ظهور مسیح می کردند لکن وقتی که حضرت آمد محروم شدند بلکه انکار مسیح کردند... کلمات الهی رمز است، اسرار است، دینه است، دینه مستور است، معدن جواهر است، معدن همیشه مستور است ... به اسرار الهی واقف شوید تا در ملکوت الهی داخل شوید ...» (قسمت سوم، ص ۷۴ و ۷۵)

نوزدهم - عمل به تعالیم

۱. معنای محافظه حقوق حضرت بهاء الله:

«هر یک منادی حق باشید و از افق عالم انسانی مانند کوكب لامع طالع شوید. این است محافظه حقوق حضرت بهاء الله ... جمیع مصایب و متاعب را تحمل فرمود و در حبس و زندان به ملکوت یزدان صعود نمود تا ما به تعالیم او عامل شویم به آن چه مقتضای وفا است قیام کنیم ...» (ج ۲، ص ۳۰ - ۳۲۹)

۲. صورت و مثال الهی چیست؟

«اگر به موجب این تعالیم مقدسه عمل نمایند، عالم ناسوت آینه ملکوت گردد، روی زمین جنت ابهی و غبطه فردوس برین شود. امیدوارم موفق بر عمل به تعالیم شوید تا چون شمع به عالم انسانی روشنی بخشید و مانند روح جسم امکان را به حرکت آرید. این است عزت ابدی، این است صورت و مثال الهی که شما را به آن وصیت می نمایم.» (ج ۲، ص ۳۴۶)

۳. تبعیت از سیاست الهیه:

«فلنَّبِعِ الرَّبَّ الْجَلِيلَ فِي حَسَنِ السِّيَاسَةِ وَحَسَنِ الْمَعَامَلَةِ وَالْفَضْلَ وَالْجُودَ وَ لَنْتَرْكِ الْجُورَ وَالطَّغْيَانَ ...» (ج ۱، ص ۱۱/ج ۲، ص ۳۴۳)

۴. تبعیت از مظاهر ظهور:

«فما بالکم أنتم یا قوم تختلفون و تتجادلون و تتنازعون و لکم اسوة حسنة فی هذه المظاهر التوراتية و المطالع الرحمانية و مهبط الوحي العصبية الزبانية...» (ج ۱، ص ۱۵)

۵. دین الله عبارت از اعمال است:

«دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است، عبارت از الفاظ نیست زیرا دین الله عبارت از علاج است. دانستن دوا ثمری ندارد بلکه استعمال دوا ثمر دارد.» (ج ۱، ص ۱۰۵)

۶. بهائیان باید به عمل ممتاز باشند:

«جميع ملل عالم از حیثیت اقوال کاملند. جمیع ذکر می کنند که محب خیرند ... ولی جمیع این ها در عالم قول می ماند، عملی در میان نیست ... ولی بهائیان نباید چنین باشند. بهائیان باید ممتاز باشند، باید عملشان بیش از قولشان باشد ...» (ج ۱، ص ۲۸-۱۲۷)

۷. عمل به تعالیم سبب ترقی است:

«باید به موجب تعالیم الهی عمل نمود. در جمیع ادیان الهیه در بدایت عمل بود نه قول؛ مثلاً در ایام حضرت مسیح حواریین به موجب تعالیم الهی عمل می کردند، این بود که ترقی کردند ... چون آن ایام می گذرد به تدریج تغییر می نماید. کم کم عمل کم می شود و قول زیاد می گردد تا به درجه ای می رسد که عمل نمی ماند ...» (ج ۱، ص ۸-۱۰۷)

۸. تشویق احباً به پاشیدن بذر محبت الله و عمل به تعالیم الهی:

«ایام تخم افشانی است ... هر کس تخمی بیفشاند، شقایق حقایق بروید و آن محبت الله است ... به جان و دل بکشید تا انوار و آثار بهاء الله از اعمال و رفتار و گفتارتان ظاهر شود ...» (ج ۱، ص ۸-۱۰)

بیستم - لسان عمومی

۱. هر امر عمومی فوایدش بسیار است:

«در عالم انسانی دو قضیه است؛ عمومی و خصوصی. هر امر عمومی فوایدش بی نهایت است و هر امر خصوصی فوایدش محدود ... لهذا می توانیم بگوییم لسان

عمومی امری است مهمّ زیرا سوءتفاهم را از بین ملل زایل نماید؛ قلوب عموم را به هم ارتباط دهد...» (قسمت سوّم، ص ۹۳)

۲. وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است:

«وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است، سبب حصول اتّحاد است، سبب زوال سوءتفاهم است، سبب ظهور حقیقت است ... و سبب تفهیم و تفهّم است که اهمّ امور در عالم انسانی است...» (قسمت سوّم، ص ۹۰)

۳. نحوه تعیین لسان عمومی:

«بهترین است یک لسان ایجاد و یا انتخاب شود تا آن که لسان عمومی باشد. در این صورت انسان به دو لسان محتاج است، یکی لسان وطنی، یکی لسان عمومی...» (ج ۱، ص ۲۳۳ - ۲۳۶)

بیست یکم - قوای مادّیه و روحانیّه

۱. لزوم وجود قوای مادّیه و روحانیّه:

«عالم وجود مثل هیکل انسان است. قوای مادّیه مانند اعضا و اجزای آن هیکل، ولی این جسد، روحی لازم دارد تا به او متحرک باشد ... روحش دین الهی است. دین الهی روح عالم امکان است. هم چنان که فکرتان منعطف به ترقّیات مادّیه است باید در ترقّیات روحانیّه نیز بکوشید.» (ج ۱، ص ۴۴ / ۱۹۴)

۲. لزوم ترقّیات روحانی و مادّی:

«هم چنان که در مدنیت جسمانی سعی و کوشش داریم و در فواید مادّیات می کوشیم ... باید حیات روحانی را بیشتر اهمّیت بدهیم و سعادت ابدی را بیشتر بطلبیم...» (ج ۱، ص ۹۴)

۳. لزوم همراهی مدنیت جسمانی و روحانی:

«اگر این مدنیت جسمانیّه با آن مدنیت روحانیّه توأم شود، آن وقت کامل است...» (ج ۲، ص ۱۶ الی ۲۰ / ۲۶ - ۲۵)

۴. لزوم ارتباط بین ممالک جهت تبادل مدنیت روحانیّه و مادّیه:

«امیدوارم ملت امریکا سبب شود ... ارتباط تامّ در میان ایران و امریکا حاصل گردد؛ خواه از حیث مدنیت جسمانیّه، خواه از حیث مدنیت روحانیّه به یکدیگر

معاونت نمایند تا آنکه مدنیت مادیّه امریکا در ایران و مدنیت روحانیّه ایران در امریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید.» (ج ۲، ص ۳۱ - ۳۰)

بیست و دوّم - وحدت عالم انسانی

۱. جمیع بشر بندگان خداوندند:

«ثانی اساس الهی وحدت انسانی است یعنی جمیع بشر بندگان خداوند اکبرند. خدا خالق کلّ است؛ خدا رازق کلّ است ... جمیع بشر انسانند یعنی تاج انسانی، زینت هر سری و خلعت موهبت زیور هربری ...» (ج ۱، ص ۱۵۲)

۲. خدا ناظر به قلوب است نه الوان:

«پیش خدا سفید و سیاه نیست جمیع رنگ‌ها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی است. بو و رنگ حکمی ندارد، قلب حکم دارد ...» (ج ۲، ص ۳۹ - ۴۳)

۳. مسایل عقیدتی به ما ربطی ندارد، باید قوم واحد شویم:

«مسایل عقاید راجع به خدا است ... خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده ... چون حقیقت حاصل شود جمیع یک قوم گردیم ... این است مقصود از تجلّی شمس حقیقت تا وحدت عالم انسانی ظاهر گردد ...» (ج ۲، ص ۲۸۰ - ۲۸۸)

بیست و سوّم - انطباق دین با علم و عقل

۱. آنچه مطابق علم و عقل نیست وهم است:

«اگر مسئله‌ای از مسایل دین به حقیقت مطابق عقل و علم نباشد آن وهم است زیرا ضدّ علم، جهل است ...» (ج ۱، ص ۱۵۵ - ۱۵۸)

۲. مقصود از عقل عقل کلی الهی است:

«اگر مسئله‌ای از طور عقل کلی الهی خارج چگونه انسان قناعت کند؟» (ج ۱، ص ۱۵۵)

بیست و چهارم - تساوی حقوق رجال و نساء

۱. علت امتیاز ظاهری مردان بر زنان:

«با وجودی که در ایجاد الهی تفاوت نیست چرا این تفاوت گذارده می شود؟ هیچ شبهه نیست که از تربیت است. اگر نسا به مثل رجال تربیت شوند مثل مردان می شوند...» (ج ۱، ص ۱۶۳ - ۱۶۶)

۲. مساوات بین زنان و مردان مانع از جنگ است:

«مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است زیرا نساوان راضی به جنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمی شوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند. جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد؟» (ج ۲، ص ۱۳۶)

بیست و پنجم - تعدیل معیشت

۱. لزوم اصلاح معیشت بشر:

«از جمله اساس بهاءالله تعدیل معیشت است ... اصلاح معیشت از برای بشر لازم، نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است ... باید ... چنان قانونی گذارد که از برای کُل وسعت و رفاهیت باشد...» (ج ۱، ص ۱۷۰ - ۱۷۳)

۲. لزوم اجرای تدریجی تعدیل معیشت:

«این یکی از مسایل اساسی حضرت بهاءالله است اما معتدلانه، نه متهورانه، و اگر این مسئله به طور محبت التیام نیابد، عاقبت به جنگ خواهد کشید.» (ج ۲، ص ۱۲۱)

۳. مساوات محال است:

«مسئله مساوات، مستحیل است اما آنچه هست این است که اغنیا رحم به فقرا کنند اما به میل خودشان نه مجبوراً...» (ج ۲، ص ۱۲۳)

۴. مالیات تصاعدی:

«باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط ده کیلو دارد و به جهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشره یا دو مقابل عشر مالیات بدهد، ضروری به او نمی‌رسد ... لهذا قوانینی بر این منوال لازم.» (ج ۲، ص ۱۲۳)

۵. شریک کردن کارگران در سود:

«به موجب شریعت الله مزد به این‌ها داده نمی‌شود بلکه فی الحقیقه شریک در هر عملی می‌شوند ...» (ج ۲، ص ۱۲۴)

بیست و ششم - سیر تغییر و تکامل انواع

۱. اشاره تلویحی به سخافت موضوع بنیاد انواع:

«همّت انسان باید بلند باشد، رو به علوّ باشد تا انسان را به عالم رحمان رساند لکن این نفوس، جهدشان این است که انسان ترقّی معکوس نماید. این انسان سلاله مقدّس الهی است، می‌خواهند نسبت سلاله انسان را به میمون بدهند ... چقدر این افکار از صواب بعید است.» (ج ۱، ص ۱۱۴)

۲. عالم حیوان غیر از عالم انسان است:

«عالم حیوان غیر از عالم انسانی است و لکن فلاسفه غرب استدلال کرده‌اند که انسان از عالم حیوان آمده است ...» (ج ۲، ص ۳۰۱)

بیست و هفتم - عدل

۱. لزوم مجازات و مکافات:

«انسان باید در عالم وجود امید به مکافات و خوف از مجازات داشته باشد ... مأمورین حکومت را رادع از ظلم خوف از مجازات است ...» (ج ۱، ص

(۱۷۴)

۲. انواع مجازات و مکافات:

«مکافات و مجازات دو نوع است؛ یک مکافات و مجازات سیاسی و یک مکافات و مجازات الهی...» (ج ۱، ص ۱۷۵)

۳. انواع عدل:

«عدل مختص به ارباب حکومت نیست؛ تاجر نیز باید در تجارت عادل باشد؛ اهل صنعت باید در صنعت خویش عادل باشد؛ عدل این است که باید از حقوق خود تجاوز نکنند...» (ج ۱، ص ۱۷۷)

بیست و هشتم - جدایی دین از سیاست

۱. دین در امور سیاسی مدخلی ندارد:

«دین ابدأ در امور سیاسی علاقه و مدخلی ندارد زیرا دین تعلق به ارواح و وجدان دارد و سیاست تعلق به جسم لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند.» (ج ۱، ص ۱۷۶)

بیست و نهم - احتیاج عالم انسانی به نفثات روح القدس

۱. نیاز بشر به نفثات روح القدس:

«بشر هر قدر ترقی کند، باز محتاج به نفثات روح القدس است زیرا قوت بشریه محدود است اما قوت و قدرت ملکوت غیرمحدود...» (ج ۱، ص ۱۷۹ / ۲۴۸)

سی ام - سایر موضوعات

۱. انواع نور:

«نور بر دو قسم است. نور ظاهر کیفیتی است از اجسام فلکیه زیرا جمیع اشیا به نور دیده می شود ... ولی این نور ظاهر حتی از خود بی خبر است ... اما نور بصر مظهر اشیا است و کاشف اشیا ... نور بصر نیز حقیقت اشیا را ادراک نمی کند ولی نور عقل، هم اشیا را ظاهر می کند هم اشیا را کشف می کند ... پس نور عقل اعظم انوار است اما نور الهی فایق بر نور عقل است زیرا نور عقل، ادراک اشیا موجوده را می کند اما نور الهی ادراک اشیا غایبه را می نماید...» (ج ۱، ص ۱۲ - ۱۱۱)

۲. انواع پرواز:

«هر چیزی را پروازی است. این پرواز اروپا پلن است که به قوه گاز طیران نماید و هم چنین مرغ را پروازی ... اجسام غیر موزونه را پروازی ... عقل انسان را نیز پروازی، روح انسان را پروازی، قلب انسان را پروازی ...» (ج ۱، ص ۲۲۹)

۳. هدف از تشکیل محافل:

«محفل بهائی هر جا تأسیس گشت، روز به روز اتّسع علوم شد ... محفل باید بر یک اساس متینی تأسیس شود ... اولاً اساس آن باشد که این محفل برای نشر رحمت باشد ... خدمت به وحدت عالم انسانی نمایند ... قلوب ناس را منور به نور هدایت کنند ... به منتهای مهربانی با جمیع ناس معامله نمایند ...» (ج ۱، ص ۲۲۲-۲۲۱)

۴. فقر و غنا:

«باید شکر کنید که فقیرید زیرا ملکوت الهی برای فقرا است ...» (سفینه عرفان، دفتر ۷، ص ۲۸)

۵. مراحل سه گانه حصول هر شیء:

«حصول هر شیء مشروط به سه چیز است: اول دانستن. دوم اراده. سوم عمل ...» (ج ۲، ص ۱۰۰)

۶. شرح حال خاندان ورقا:

«حاجی ملاً مهدی [پدر جناب ورقا] در یزد مؤمن شد، صدمات شدیده قبول کرد ...» (ج ۲، ص ۱۰۷)

۷. شهر و روستا:

«حضرت بهاء الله بسیار از این گونه مناظر طبیعی خوششان می آمد و فرموده اند که شهر، عالم اجسام است اما کوه و صحرا، عالم ارواح ...» (ج ۲، ص ۱۱۲)

۸. هر امری هم ضرر دارد هم نفع مگر امور روحیه:

«هر کاینی از کاینات ناسوتیه ولو هر چه فایده داشته باشد لابد مضرتی هم دارد لکن باید نظر کرد که آیا فایده یا ضررش بیشتر است. امروز چیزی که خیر محض است آن امور روحیه است ...» (ج ۲، ص ۱۱۳)

۹. نظام حکومتی انتخابی:

«اگر عمومیت ملت اعزه را انتخاب نمایند که آنها رؤسای جمهور را انتخاب کنند بهتر است یعنی رییس منتخب منتخب باشد...» (ج ۲، ص ۱۲۰)

۱۰. عالم امکان نظیر انسان است:

«انسان مقام نطفه، مقام شیرخواری، اوقات نشو و نما، وقت تمیز و رشد و وقت بلوغ دارد، همین طور عالم امکان درجاتی دارد...» (ج ۲، ص ۱۸۱ - ۱۸۵)

۱۱. تفاوت فلسفه غرب و شرق:

«میزان ادراک در نزد فلاسفه غرب حس است ... اما در نزد فلاسفه شرق علی الخصوص فلاسفه یونان و ایران، میزان ادراک عقل بوده است.» (ج ۲، ص ۹۸ - ۲۹۷)

۱۲. تفاوت هدایای ظاهری و حقیقی:

«هدایایی به جهت اهل بیت من آورده اید. این هدایا بسیار مقبول است و مرغوب اما خوب تر از این ها هدایای محبت الله است که در خزاین قلوب محفوظ ماند.» (ج ۲، ص ۳۲۶)

۱۳. فقدان زخارف در بیت مبارک:

«در خانه ما نه انگشتر الماس استعمال می نمایند و نه یاقوت نگه می دارند. آن بیت از این گونه زخارف پاک و مبرا است.» (ج ۲، ص ۳۲۷)

۱۴. توصیف نوروز:

«از عادات قدیمه است که هر ملتی از ملل را ایام سرور عمومی که جمیع ملت در آن روز سرور و شادمانی کنند و اسباب عیش و عشرت فراهم آورند ... چون در روز نوروز از برای ایرانیان امور عظیمه ای واقع شد لهذا ملت ایران یوم نوروز را فیروز دانستند...» (قسمت سوم، ص ۱۰۱)

بحث چهارم - نحوه پایان یافتن خطابه ها

معمولاً در سخنرانی ها با جمع بندی کلی و بیان خلاصه کلام سخن را خاتمه می دهند اما در خطابه های حضرت عبدالبهاء روش های گوناگون مشاهده شده است:

۱. مکث ناگهانی با عبارت: «از این قبیل تعالیم بسیار.» (ج ۲، ص ۵۷)
 ۲. وعده دعا در حق مخاطبان: «در حق شما دعا می‌کنم که موفق شوید.» (ج ۲، ص ۷۱)
 ۳. بیان وصایا و تضمین حصول تأیید در صورت عمل به آن. (ج ۲، ص ۵۹)
 ۴. تلاوت مناجات (به بحث پنجم توجه نمایید).
 ۵. تشکر از میزبان: «از مرحمت حضرت سفیر خیلی ممنونم که ...» (ج ۲، ص ۴۸ / ۱۰۶)
 ۶. شکر که قرن صلح عمومی یا وحدت عالم انسانی تأسیس شده. (ج ۲، ص ۷۶)
 ۷. بیان آرزو و مقصود از سفر. (ج ۲، ص ۸۲ / ۱۹۶)
 ۸. توصیه به حاضرین. (ج ۲، ص ۱۵۳)
 ۹. بعد از پایان توصیه‌ها با کلام: «این است نصیحت من؛ این است نصیحت من.» (ج ۲، ص ۱۷۵ / ۱۸۵)
 ۱۰. توصیه به شکر کردن. (ج ۲، ص ۱۸۰)
 ۱۱. دعا برای تحقق بشارت. (ج ۲، ص ۲۰۲)
 ۱۲. وعده به خاطر داشتن محبت‌ها. (ج ۲، ص ۲۰۶)
 ۱۳. بیان امید جهت حصول الفت و محبت. (ج ۲، ص ۲۷۹)
 ۱۴. انتظار تمایز انسان از حیوان. (ج ۲، ص ۳۲۵)
 ۱۵. وعده ملاقات مجدد در ارض اقدس. (ج ۲، ص ۳۳۰)
 ۱۶. نشان دادن صورت و مثال الهی. (ج ۲، ص ۳۴۷)
 ۱۷. تبریک روز خاصی که خطاب به ایراد می‌شود. (قسمت سوم، ص ۸)
 ۱۸. توصیه به شکر خداوند که قوه ادراک بخشیده. (قسمت سوم، ص ۲۷)
 ۱۹. بیان آن‌که امروز روزی فراموش نشدنی است:
- «امروز، روزی است که فراموش نخواهد شد زیرا در ظل جمال مبارکیم ... روح ما زنده به فیوضات رحمانی. یقین است چنین روزی فراموش نخواهد شد.» (ج ۲، ص ۱۲۸)

بحث پنجم و پایانی - مناجات‌های پایان‌بخش خطابه‌ها

بعضی از خطابه‌های حضرت عبدالبهاء، با مناجاتی که همان موقع از لسان مبارک صادر شده به پایان می‌رسد. هر کدام از آنها دارای معنایی خاص و برای موقعیتی خاص است. به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. متناسب با موضوع: «جان‌ها به نغثات قدس زنده کن و نفوس به هدایت کبری نفیس فرما.» (ج ۱، ص ۲۱)

۲. دعا برای حصول توفیق و عفو و غفران. (ج ۱، ص ۲۹)

۳. دعا برای ارتقای نفوسی که به محبت الهی گرد آمده‌اند. (ج ۱، ص ۴۹)

۴. دعا برای آن که احبای الهی مظهر اسما و صفات الهی گردند. (ج ۱، ص ۶۳)

۵. دعای شکر. (ج ۱، ص ۶۸)

۶. دعا برای گشوده شدن چشم‌ها. (ج ۱، ص ۶۸)

۷. دعا برای کسب رضای الهی و جلوگیری از بروز اختلافات. (ج ۱، ص ۱۱۵)

۸. دعا برای طلب تأیید برای حاضرین. (ج ۱، ص ۱۳۶)

۹. دعا از طرف احبای و رجای لقای الهی برای آنها. (ج ۱، ص ۱۷۸)

۱۰. دعا برای هدایت جمیع گمراهان. (ج ۱، ص ۲۲۴)

۱۱. دعا برای توفیق در خضوع و خشوع و استقامت. (ج ۱، ص ۲۳۰)

۱۲. دعا برای ملهم شدن قلوب و ایجاد محبت بین نفوس. (ج ۱، ص ۲۴۲)

۱۳. مناجات در بیان علت سفر به غرب و رجای تحقق مقصود. (ج ۲، ص ۲۰)

۱۴. دعا برای حصول توفیق جهت ایجاد اتحاد. (ج ۲، ص ۳۳ - ۳۲)

۱۵. دعا برای رهایی از اوهام. (ج ۲، ص ۳۸)

۱۶. دعا برای کسب قابلیت تا استحقاق وصول الطاف حاصل گردد. (ج ۲، ص ۹۶)

۱۷. مناجات در مقایسه عظمت خداوند و حقارت خلق و در نتیجه طلب آنچه سزاوار درگاه است. (ج ۲، ص ۱۳۷)

۱۸. دعا جهت ورود به ملکوت. (ج ۲، ص ۲۳۲)

۱۹. مناجات برای نزول تأییدات الهی. (ج ۲، ص ۲۵۴)

۲۰. دعا برای پایان یافتن جنگ. (ج ۲، ص ۲۶۵ / قسمت سوم، ص ۴۵)

۲۱. تعلیم دعا و مناجات برای حصول آمادگی جهت کسب حیات ابدی و اعطای آن به دیگران. (ج ۲، ص ۳۳۲)

۲۲. دعا برای رهایی از خودپرستی. (قسمت سوم، ص ۱۰۶)

یادداشت‌ها:

۱. این بیان حضرت عبدالبهاء فی نفسه گویای کل مطلب می‌تواند باشد: «این بنده آستان کبریا عبدالبهاء، چهار سال متماداً در خاور و باختر سفر می‌نمود و ندا به ظهور ربّ الجنود می‌نمود تا غرب منور گردد و شرق معطر شود. لهذا در جمیع مجامع و صوامع، نعره یا بهاء‌الابهی به اوج ملأ اعلیٰ متواصل شد و فریاد یا علی‌الاعلیٰ به بارگاه حضرت کبریا متتابع گشت. ملتی نماند که در معابد موجوده تبلیغ امر ملیک وجود نشد و فرقه‌ای نماند که در محفل ترتیل آیات ربّ و دود نگردید. در کنایس مسیحیان نفخ روح شد و در معابد یهود بشارت ظهور ربّ الجنود منتشر گشت. در دارالفنون‌های اروپا و امریک نظیر اکسفورد و انگلیز و دارالفنون کالیفورنیا که اول مدارس عالم است، خطاب بلیغ گشت و بیان فصیح شد. من جمله در دارالفنون سانفرانسیسکو در مقابل صد و هشتاد و پنج پروفیسر و هزار و هشتصد تلامذه بیان بلیغ گردید. در مجامع سیاسوفی‌ها و روحیون و اسپرانتوحتی در مجمع زنادقه امریکا خطاب‌های بدیع مجری گشت و در جمیع این مواقع و محافل و کنایس و معابد به فضل و عنایت جمال مبارک نفسی مقتدر بر کلمه اعتراض و احتراز نشد. کل اصغای تعالیم و براهین می‌نمودند و جمیع در وقت خروج اظهار تشکر می‌کردند و این به عون و عنایت جمال مبارک بود که در جمیع مواقع تأییدات ملکوت ابهی موج می‌زد و صریخ عبدالبهاء، به اوج می‌رسید و البته در جراید امریک و اروپا که اثر کلک ملل سایره است قرائت نموده‌اید، الحق ما شهد به عموم الازکیاء این مندرجات جراید اثر خامه ملّت روح و ملّت کلیم و فلاسفه و پروفیسر و ارباب اقلام و ادبای غرب است؛ مثلاً جریده دارالفنون اعظم کالیفورنیا و جریده اکسفورد دارالفنون شهیر انگلترا و روزنامه کریستچن کامانولث و جریده سانتجری و هرالد و استاندارد و جراید غربی نیویورک، جمیع این اوراق به قلم فلاسفه و پروفیسر و ادبای باختر تحریر یافته و این نیست مگر از فضل و موهبت جمال مبارک که اراده مطلقه به نشر امرالله در جمیع اقطار تعلق یافته و تأیید عبد آستان نمود.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۶۴)

۲. راقم سطور همواره متحیر بود که جناب میرزا محمود زرقانی با آن همه دقت که در تحریر خطابات مبارکه مبذول فرمودند، چرا متن فارسی برخی خطابه‌ها را که نسخه انگلیسی آن موجود است مرقوم ننمودند؟ در حین مطالعه و ترجمه کتاب *Abdu'l-Baha in America* که نام دیگر آن

Agnes Parson's Diary است متوجه شدم حضرت عبدالبهاء همیشه ایشان را با خود نمی بردند و بدین لحاظ بعضی از خطابه‌ها به فارسی نانوخته باقی ماند.

۳). در مورد اعتبار و صحت متن دو ترجمه انگلیسی خطابات مبارکه، یعنی The Promulgation of Universal Peace و Paris Talks جوابی از ساحت رفیع واصل گردیده است. مضمون کلام ذیلاً نقل می‌گردد:

در خصوص جایگاه خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء که در The Promulgation of Universal Peace و Paris Talks انتشار یافته، متن فارسی برخی و نه تمام آنها در دست است. ذیلاً گزیده‌ای از مکتوبی که از طرف بیت‌العدل اعظم نوشته شده نقل می‌گردد. در این مکتوب آمده است: «در آینده هر یک از خطابه‌ها باید بررسی و شناسایی شود و مواردی که موثق نیستند باید کاملاً از مواردی که بخشی از آثار مبارکه بهائی را تشکیل می‌دهند متمایز گردند.»

متن اصلی فارسی «مفوضات عبدالبهاء» که در ارض اقدس محفوظ است به طور کامل توسط نفس مبارک حضرت عبدالبهاء مطالعه و تصحیح شده است. متأسفانه حضرت عبدالبهاء کلیه نسخ خطی سایر خطابه‌های مبارک را که برخی از آنها به زبان‌های گوناگون ترجمه و منتشر شده مطالعه و صحت آن را تأیید نفرموده‌اند؛ مثلاً برای بسیاری از خطابه‌های مبارک که در The Promulgation of Universal Peace و Paris Talks انتشار یافته، متن موثق اصلی هنوز یافت نشده است؛ اما حضرت ولی‌ام‌الله اجازه فرمودند استفاده از این‌گونه مجموعه‌ها توسط احبباً ادامه یابد. در آینده هر یک از خطابه‌ها باید بررسی و شناسایی شود و مواردی که موثق نیستند، باید کاملاً از مواردی که بخشی از آثار مبارکه بهائی را تشکیل می‌دهند، متمایز گردند. این بدان معنی نیست که استفاده از خطابات غیر موثق متوقف خواهد شد بلکه صرفاً به این مفهوم است که میزان صحت هر سندی باید دانسته و درک شود. (۲۳ مارس ۱۹۸۷)

برای مطالب مندرج در Abdu'l-Baha in London هیچ نسخه اصلی وجود ندارد و مکتوب زیر در این خصوص از طرف حضرت ولی‌ام‌الله نوشته شده است.

در خصوص Abdu'l-Baha in London، هیچ مطلبی که متن اصلی آن در دست نباشد جزو آثار مبارکه محسوب نمی‌شود. ثبت کلمه به کلمه متن فارسی خطابات مبارکه طلعت مبارک البتّه معتبرتر از متن انگلیسی است زیرا بیانات مبارکه همیشه به نحوی صحیح ترجمه نمی‌شد اما چنین کتابی ارزشمند است و مسلماً در میان ادبیات امری جایگاه خود را دارد. (۲۴ اکتبر ۱۹۴۷ خطاب به محفل روحانی ملی جزایر بریتانیا مندرج در صفحه ۲۰۸ Unfolding Destiny، نشر ۱۹۸۱ توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری در لندن).

منبع: <http://bahai-library.com/uhj/authenticity.texts.html>

در مکتوب مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۱ که از سوی حضرت ولی‌ام‌الله نوشته شده در باره مجموعه Divine Art of Living چنین آمده است: «حضرت ولی‌ام‌الله اصلی را تعیین و تثبیت فرموده‌اند که احباً برای خطابه‌هایی که به حضرت مولی‌الوری نسبت داده می‌شود و به هیچ نحوی یا شکلی به صحهٔ هیکل مبارک نرسیده نباید اهمیّت زیادی قایل شوند. حضرت بهاء‌الله این مطلب را به وضوح بیان فرموده‌اند که فقط آثاری که به صورت لوح عزّ نزل یافته، برای احباً الزام‌آور است. مطالب افواهی ممکن است جالب باشند اما به هیچ وجه از تقه و اعتبار کامل برخوردار نیستند. این تعلیم اساسی حضرت بهاء‌الله سبب حفظ امر الهی از فساد است که دامن‌گیر اسلام شد که اعتبار و صحت الزام‌آور برای کلیّهٔ بیانات منتسب به حضرت محمّد قایل است. با توجه به این اصل اساسی امرالله، ما نباید الواح مبارکه را که عملاً عزّ نزل یافته با کلام شفاهی که به شارعان امر مبارک نسبت داده می‌شود اشتباه کنیم و آنها را یکسان بدانیم. الواح مبارکه اعتبار قطعی دارند و مطاع‌اند در حالی که سایر بیانات شفاهی چنین نیستند. بالاترین حدّی که این قبیل بیانات شفاهی بدان نایل می‌شوند تأثیر و نفوذ آنها در اعمال و رفتار کسی است که شخصاً از لسان مبارک شنیده باشد.

بیانات مبارکهٔ حضرت مولی‌الوری را که بعداً توسط نفس مبارک مطالعه و تصحیح شده یا به نحوی از انحا مورد تأیید هیکل اطهر قرار گرفته، مانند «مفاوضات عبدالبهاء» می‌توان با الواح مبارکه در صقع واحد دانست و بنابراین قوهٔ الزام‌آور مزبور در آنها وجود دارد. کلیّهٔ بیانات منتسبهٔ دیگر مانند مواردی که در دفتر خاطرات احمد یا سایر خاطرات زیرین درج شده در این مقوله قرار نمی‌گیرند و فقط مطالبی جالب تلقی می‌شوند که برای آنچه که ارزش آن را دارند مدّ نظر قرار می‌گیرند.

به این علت است که حضرت ولی‌ام‌الله انتشار بیانات انتسابی را که صحهٔ نفس هیکل مبارک را به همراه ندارد توصیه نمی‌فرمایند. حضرت ولی‌ام‌الله سعی دارند احباً را منع کنند از این که عبارات منسوب به حضرت عبدالبهاء را که توسط نفس مبارک ایشان تأیید و توثیق نشده عین کلمات مبارک بدانند.

حال در بارهٔ Divine Art of Living چون بعضی از احباً در عرایض خود به حضرت ولی‌ام‌الله مرقوم داشتند که این کتاب بسیار مورد علاقه است، ایشان اجازه دادند که به همان صورت پیشین خود انتشار یابد اما چون زینک چاپ آنها دیگر وجود ندارد موضوع کاملاً تغییر می‌کند. مطمئناً ایشان توصیه نمی‌فرمایند که در این مقطع زمانی متحمل هزینه شده، کتابی را که معتبر نیست مجدداً به طبع برسانید متأسفانه مطالب غیر معتبر به نحو اسفباری سبب اشتباهات می‌شوند زیرا ارزش کتابی را که از الواح مبارکه در آن نقل شده و الزام قطعی دارند و حاوی گفتارهای انتسابی است که ابداً اعتباری ندارند به میزان زیادی تقلیل می‌دهد.

منبع: http://bahai-library.com/?file=shoghiEFFendi_compilation_bahai_news.html

- (۴). اشاره به کلام پولس قدیس در رساله اول او به قرنیتیان (باب ۱۳، آیه ۱۲) است.
- (۵). برای ملاحظه توضیح در باره این شعر نگاه کنید به جلد سوم مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۶۱. تمامی قصیده میرفندرسکی در جلد دوم مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۱۳۹ به بعد درج شده است.
- (۶). برای ملاحظه توضیح در باره این شعر نگاه کنید به جلد پنجم مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۲۰۰.
- (۷). برای توضیح در باره این شعر سعدی نگاه کنید به جلد پنجم مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۲۵۷. تمامی غزل مزبور در جلد سوم مآخذ اشعار، ص ۱۹۰ آمده است.
- (۸). این شعر به صورت ضرب المثل و به دو صورت دیده شده است: چراغی را که ایزد بفرورد / هر آن کس پف کند ریشش بسوزد. یا چو ابله پف کند ریشش بسوزد.
- (۹). اشاره به بیان حضرت بهاء الله خطاب به ذبیح است که می فرماید: «تالله لو لم یکن مخالفاً بما نُزِّل فی الألواح لقبلت ید الذی یسفک دمی فی سبیل المحبوب العالمین و قدرتُ عمّا ملکنی الله له ارتناً ولو أنه یتحقّق بذلك نعمة الله و سخطه ثمّ قهره و غضبه بدوام الله الملك العادل الحکیم...» (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۴۸). در صفحه ۵۸ ظهور عدل الهی، عین بیان حضرت عبدالبهاء در خطابات آورده شده است.
- (۱۰). تفنگ ماوزر که به نام سازنده اش Peter Paul Mauser (۲۷ ژوئن ۱۸۳۸ - ۲۹ مه ۱۹۱۴) نامیده شده ساخت آلمان است. ماوزر یا ماوسر آلمانی از دهه ۱۸۷۰ تولید تسلیحاتش را شروع کرد. ماوزر در سال ۱۸۷۱ با کمک برادرش ویلهلم (۱۸۳۴-۱۸۸۲) اولین تفنگ و اسلحه کمربندی خشاب دار موفق را ساخت.
- (۱۱). تفنگ مارتین یا Martini-Henry تفنگ گلنگدن دار بود که با اهرم فعال می شد و دارای قطعات متحرکی بود که فردریک فون مارتینی Friedrich von Martini ساخته بود. این تفنگ خشابی داشت که فردی اسکاتلندی به نام الکساندر هنری Alexander Henry طراحی کرده بود. این تفنگ ابتدا در سال ۱۸۷۱ در امپراطوری بریتانیا وارد خدمت شد و در طول سی سال انواع آن مورد استفاده قرار گرفت.
- (۱۲). میترالیوز Mitrailieuse (به زبان فرانسه به معنای پرتاب کننده گلوله خوشه ای) واژه فرانسوی برای توصیف سلاح های با آتش سریع با کالیبر تفنگی است. بنابراین واژه میترالیوز وقتی در زبان فرانسه به کار برود، به تمامی سلاح های خودکار از جمله اسلحه مدرن کاملاً خودکار اطلاق

می‌گردد اما در زبان انگلیسی این واژه به معنای تفنگ‌های رگباری با چندین خشاب تفنگی است. اولین مترالیوز واقعی در سال ۱۸۵۱ توسط افسر ارتش بلژیک موسوم به فافشامپ Toussaint-Henry-Joseph Fafchamps اختراع شد.

۱۳). ناوچه اژدرافکن torpedo boat - قایق‌های تندرو و نسبتاً کوچک برای حمل اژدر در نبرد دریایی. اولین طرح‌ها کشتی‌های دشمن را با اژدرهای دیرک‌دار حامل مواد منفجره در هم کوبید. اولین بار این‌گونه ناوچه‌ها در سال ۱۸۶۰ توسط ناخدا جیووانی لویس Giovanni Luppis (معروف به ایوان بلاتس لویس Ivan Blaz Luppis) در شهر ریکا Rijeka در کروآسی که آن زمان بخشی از اتریش‌هنگری سابق بود اختراع شد. این سلاح اولین بار در سال ۱۸۶۰ به تماشای عامه گذاشته شد. اولین کارخانه اژدر در ریکا ساخته شد.

۱۴). داستان مرد کرو عیادت مریض در دفتر اول مثنوی مولوی ذکر شده است.

۱۵). این حکایت در لوحی از ایراعه عظمت جمال مبارک مندرج در صفحات ۲۰۰-۱۹۹ کتاب مبین خط زین‌المقربین مندرج است.